

گفت‌وگوی ویژه

جوان ۲۵ هزار میلیارد تومانی

گفت‌وگوی اختصاصی آسمان با «بابک زنجانی»





رضا زندگی
دبیر گروه انرژی

گفت و گو

صدای سگی که برای محافظت از هلدینگش گماشته شده تا آخر مصاحبه به تناوب به گوش می‌رسد. کمی جلوتر از میدان آزادی، در یک خیابان فرعی، دو ساختمان بزرگ دارد. اولی متعلق به شرکت هواپیمایی قشم است و بالای در دیگری به انگلیسی نوشته است «سورینت». دفتر فراخ و مجللش در طبقه پایانی این ساختمان است. ورودی ساختمان با گیاهان پلاستیکی تزئین شده و دفتر کارش را دو گلدان بزرگ حاوی گل‌های مصنوعی زینت داده است! بهانه گفت‌وگوی مان اظهارات اخیر زنگنه درباره بدهی بیش از ۲ میلیارد دلاری او به وزارت نفت است؛ بدهی‌ای که او معتقد است رقمش یک میلیارد و دویست میلیون یورو است.

ساعت ۸ شب مصاحبه را آغاز می‌کنیم و تا ساعت ۱۱ شب ادامه می‌دهیم. اواخر مصاحبه است که مادرش زنگ می‌زند تا جویای احوال فرزند میلیاردش شود. جوانی که در آستانه ۴۰ سالگی زندگی‌اش، ۲۵ هزار میلیارد تومان سرمایه دارد. ساعت ۱۰۰ میلیون تومانی به دست می‌کند و بیش از ۶۰ شرکت دارد. بابک زنجانی یک سال است که در خبرها جا باز کرده است. هر بار هم که ظاهر می‌شود تیتراژ اول است. صدای نازکی دارد و راحت می‌خندد. مصاحبه با بابک زنجانی آنقدر ماجرا دارد که ترجیح می‌دهم ماجرای جدیدی به آن اضافه نکنم. فقط پیشنهاد می‌کنم این مصاحبه را تا آخر بخوانید. هر چند بیش از ۱۶ هزار کلمه باشد. ماجراهای بابک زنجانی را از کودکی‌اش بخوانید. در اثنای مصاحبه نکاتی مطرح می‌کند که نمی‌توان عیناً نقل کرد

آقای زنجانی، قبل از طرح مباحثی که درباره شما مطرح است می‌خواهم بدانم که شما فعالیت‌های اقتصادی‌تان را از کجا آغاز کرده‌اید؟

نقطه صفر و آغاز فعالیت‌های اقتصادی‌ام از دوران تحصیل بود. از زمانی که درس می‌خواندم کار هم می‌کردم.

کجا تحصیل می‌کردید؟

من هنرستان درس خوانده‌ام.

کدام هنرستان درس خوانده‌اید؟ چه رشته‌ای؟

در هنرستان رسالت، مهندسی برق خوانده‌ام.

هنرستان که رشته مهندسی ندارد؟!

آن موقع در هنرستان رشته‌ای به نام برق و قدرت داشتیم که بعد در دانشگاه، رشته مهندسی می‌شد. پایه‌ام هنرستانی بوده و دیپلم خود را از هنرستان رسالت در رشته برق گرفتم.

یعنی بعد از هنرستان در رشته برق در تهران وارد دانشگاه شدید؟

خیر. بعد وارد دانشگاه «اگ یونیورسیتی» ترکیه شدم.

چه سالی دیپلم گرفتید؟

فکر می‌کنم در سال ۷۳-۷۲ دیپلم گرفتم.

بعد از آن به ترکیه رفتید؟

بعد از آن رفتم ترکیه.

چه شد که به ترکیه رفتید؟

من همزمان با تحصیل کار هم می‌کردم. به بازار می‌رفتم. در کار سکه و طلا و جواهر بودم. در بازار کارگاهی داشتم که طلاسازی می‌کردم.

در آن زمان خودتان کارگاه داشتید یا برای کسی کار می‌کردید؟

اول همینطور کار می‌کردم و بعد از آن کارگاه زدم که حدود ۱۵ تا ۲۰ کارگر داشتم. چه شد که در زمان تحصیل‌تان در هنرستان برق، به سمت طلا و سکه کشیده شدید؟

حقیقتاً از زمانی که خیلی کوچک بودم، دوست داشتم کاسبی کنم. دنبال شغل‌هایی بودم که خیلی سریع بتواند بازده خوبی برایم داشته باشد. احساس می‌کردم طلافروشی رشته پرسود و مناسبی است. برای همین رفتم و شاگرد یک طلاساز و طلافروش شدم.

آن موقع منزل‌تان در کجا قرار داشت؟

در میدان فاطمی و میدان گل‌ها می‌نشستیم.

متولد کجای تهران هستید؟

متولد راه‌آهن هستم.

یعنی پدرتان در راه‌آهن کار می‌کردند؟

بله. پدرم راه‌آهنی بودند و بنیانگذار شرکت تی.بی.تی هم بودند.

پدرتان به تنهایی شرکت تی.بی.تی را تأسیس کرده بودند؟

خیر. دو، سه نفر شریک بودند که این شرکت را درست کردند. بعد از انقلاب از مجموعه‌شان بیرون آمدند.

خودتان به ذهن‌تان رسید که بروید ترکیه تحصیل کنید یا اینکه کسی به شما پیشنهاد کرد به ترکیه بروید؟

زمانی که در بازار طلا و سکه کار می‌کردم مغازه‌ای را در حدود ۱۴-۱۳ میلیون تومان از شهرداری به صورت قسطی خریداری کردم.

در چه سالی؟

سال‌ها را الان دقیقاً یادم نیست. اما قبل از رفتن به سربازی بود. یعنی وقتی از هنرستان دیپلم گرفتم در بازار فعالیت می‌کردم. در زمان تحصیل هم روزها به هنرستان و بعداً ظهرها به بازار می‌رفتم.

برای کار در بازار خانواده‌تان هم به شما کمک می‌کردند؟

خیر. خیلی هم راضی نبودند.

چند برادر و خواهر هستید؟

دو خواهر کوچکتر از خودم دارم.

وضع مالی خانواده‌تان چطور بود؟

وضع مالی خانواده خوب بود. به هر صورت پدرم بنیانگذار تی.بی.تی بود.

پس چرا در خانه‌های راه‌آهن می‌نشستید؟

آن موقع پدرم کارمند راه‌آهن بود. همزمان که کارمند راه‌آهن بودند کار تی.بی.تی را هم انجام می‌دادند. زمانی که بچه بودم در راه‌آهن بودیم. یادم هست که مهدکودکم را در محله راه‌آهن می‌رفتم. ولی بعد از آن آمدیم میدان گل‌ها خانه گرفتیم.

همه پول آن مغازه‌ای را که گفتید در بازار به قیمت ۱۴-۱۳ میلیون تومان خریدید بودید، خودتان در آورده بودید؟

آن مغازه را قسطی خریده بودم. حدود یک میلیون تومان پول اولیه‌اش را دادم و بقیه‌اش اقساط ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار تومانی بود.

به همه به صورت قسطی می‌دادند؟ یا سفارشی بود؟

خیر. چه سفارشی‌ای، آن زمان، شهرداری به‌تازگی زیرزمین بازار سبزه میدان را درست کرده بود. کسی هم آنجا نمی‌رفت و مغازه‌ها خالی بود. فکر می‌کنم مربوط به پیمانکاری بود که آن را از شهرداری گرفته بود. آنجا را حدود ۱۴-۱۳ میلیون تومان خریدم و بعد هم حدود ۱۰۰ میلیون تومان فروختم.

آقای زنجانی، ۱۴-۱۳ میلیون تومان اواخر دهه ۶۰ خیلی پول بود. به چه صورت این پول را تأمین کرده بودید؟

ابتدا حدود یک میلیون تومان آن را پرداخت کردم. قسطی بود.

همان یک میلیون تومان را در آن سن از کجا آورده بودید؟

کار می‌کردم. طلاسازی می‌کردم. کارگر و کارمند داشتم. فکر می‌کنم اولین ورودی پولم حدود ۲۰ تا ۳۰ هزار تومان بود. یک موتور گازی داشتم که آن را فروختم. با پول آن نقره خریدم. نقره‌ها را به انگشتر تبدیل می‌کردم و نقره‌هایی که زیاد شد کارگاه درست کردم. بعد از آن مردم طلاهایشان را به من می‌دادند. من هم طلاهایشان را می‌ساختم و اجرت طلاسازی می‌گرفتم. تا اینکه در سبزه میدان مغازه گرفتم. همان طلاهایی را که می‌ساختم پشت ویتترین می‌گذاشتم و می‌فروختم.

خودتان در مغازه می‌ایستادید؟

بله. خودم هم می‌ایستادم. قبل از گرفتن دیپلم از مدرسه، مستقیم به بازار می‌رفتم و بعد از آن هم که آنجا بودم.

شریکی هم نداشتید؟

خیر، شریک نداشتم. محلی که مغازه گرفته بودم تبدیل به بورس خرید و فروش سکه و ارز و طلا شد. دو سال بعد از آن مغازه‌ام را بیش از ۱۰۰ میلیون تومان فروختم. با این پول سکه و دلار و ارز می‌خریدم و می‌فروختم تا اینکه به سربازی رفتم.

شما در جایی گفته بودید که در بانک مرکزی سربازی کرده‌اید و راننده رئیس کل بانک مرکزی بودید. سرباز رئیس کل بانک مرکزی شدن کار ساده‌ای نیست. قبول دارید؟ لطفاً صادقانه بگویید.

صادقانه می‌گویم. زمانی که به سربازی رفتم در سپاه تقسیم شدم. من را به اردکان یزد فرستادند. سه ماه اول آموزشی‌ام آنجا بود. از آنجا به پادگان ولیعصر تهران منتقل شدم. در بین سربازها، مرتب‌تر بودم و تمیزتر می‌نوشتیم. بنابراین من را به قرارگاه فرماندهی سپاه فرستادند. حدود ۱۳-۱۴ ماه آنجا بودم. زمانی که در آن مجموعه بودم پادم هست آقای هاشمی‌رفسنجانی، برای بازدید به آنجا آمدند. گفتند تعدادی سرباز برای ریاست جمهوری، بانک مرکزی و جاهای مختلف انتخاب کنید.

چه سالی به سربازی رفتید؟

فکر کنم سال ۷۵ بود.

ولی در نیمه دوم سال ۷۶، آقای هاشمی رئیس‌جمهور نبود!

ایشان برای بازدید آمده بودند. حالا خاطرم نیست که آن موقع رئیس‌جمهور بودند یا خیر. نمی‌دانم چه سمتی داشتند.

تا اینجای مصاحبه، یک نکته برایم جالب است. آقای زنجانی که کاسبی می‌کند، کارهای بانکی بزرگ انجام می‌دهد. آن وقت تاریخ‌های مهم زندگی‌اش به دقت یادش نیست!

اسامی اشخاص و تاریخ‌ها هیچ‌وقت یاد نمی‌ماند. چون اینها برایم مهم نیست. مهم این است که چکار می‌خواهم بکنم. چه حرکتی باید انجام دهم. اگر شما الان در باره ریز مسائل شرکت‌هایم از من بپرسید به خاطر دارم. تمام مصوبات آنها به دقت به ذهنم هست. من چکار داشتم که رئیس‌جمهور آن زمان چه کسی بوده یا چه کار می‌خواهد انجام دهد. آن موقع تمام فکر و ذکر من این بود که کاسبی کنم. کاسبی‌ام هم خوب باشد. جز این چیز دیگری برایم مهم نبود.

داشتمید می‌گفتید که چطور برای ادامه خدمت سربازی در بانک مرکزی انتخاب شدید...

از آنجا [قرارگاه فرماندهی سپاه] مرا انتخاب کردند که به بانک مرکزی بروم.

چه کسی شما را انتخاب کرد؟

نمی‌دانم. از خود فرماندهی لجستیک. نمی‌دانم.

یعنی کسی زنگی نزده بود. سفارشی نکرده بود؟

خیر. هیچ وقت. اگر سفارشی داشتم که سه ماه در یزد خدمت سربازی نمی‌کردم. از بستگان شما کسی در سپاه نبود؟

خیر. چون تک پسر بودم مرا به تهران منتقل کردند. وقتی به عنوان سرباز به بانک مرکزی رفتم، گفتند شما باید به عنوان راننده آقای نوریبخش را جابه‌جا کنید.

از همان ابتدای ورود گفتند باید رئیس کل بانک مرکزی را جابه‌جا کنید؟

ابتدا سرباز بانک مرکزی بودم و آقای دکتر نوریبخش راننده دیگری داشتند. بعد از او من راننده آقای نوریبخش شدم. آخر خدمت سربازی‌ام بود. حدود ۵ ماه مانده بود.

بالاخره رئیس کل بانک مرکزی، محافظ دارد. راننده قابل اعتماد دارد. استخدام بانک یا نهادهای حفاظتی است. چطور می‌توان باور کرد که یک سرباز را برای رئیس

کل بانک مرکزی انتخاب کرده باشند؟ باورش کمی برایم دشوار است.

نمی‌دانم. پذیرش این مساله برای مردم هم سخت باشد یا نه. اما این اتفاقی برایم رقم خورد. واقعا اتفاق بود. همین الان در مجموعه کاری ما، افراد خیلی بااستعدادی هستند که وقتی روز اول آمدند، خیلی به آنها اعتماد نمی‌کردیم. اما امروز حساب‌های میلیاردری ما دست اینهاست. دسته چک‌هایمان دست این افراد است. اینها اتفاقی است دیگر.

کارمندهای شما، چک‌های میلیاردری امضا می‌کنند؟

بله. حتما همینطور است. خود آقای شیرازی‌منش [اشاره می‌کند به فردی که در مصاحبه حضور دارد] پروژه کیش ما را در اختیار دارد. ایشان حداقل نزدیک به ۱۰۰۰ میلیارد تومان پروژه در دستش دارد. ما ایشان را چطور شناختم. اتفاقی بود.

شما آقای شیرازی‌منش را چطور شناختم؟

ما در کیش همدیگر را دیدیم. آدر اینجا آقای شیرازی‌منش وارد بحث می‌شود و می‌گوید: ما یک کاری با آقای زنجانی داشتیم که در حقیقت برایمان خریدی انجام شود. ایشان گفتند شما بیا پروژه‌های من را انجام بده. چون من چند سالی بود که در کیش بودم. از سال ۶۵ در کیش کار می‌کردم. آنجا پروژه هایدروپنیک (کشت بدون خاک)، را داشتیم. پروژه بزرگ دهکده ساحلی خلیج فارس را داشتیم که ۱۷۰۰ واحد مسکونی می‌ساختیم. بعد خود آقای زنجانی آمد و آن پروژه را نجات داد. چون به گل نشسته بود. چون من رئیس هیات مدیره سندیکای صنایع بودم از ۱۰ سال پیش از کارهای آقای زنجانی شناخت داشتم. مهمانان مان را برای بازدید به کارخانه ایشان می‌بردیم. گاهی آقای زنجانی را هم در پرواز می‌دیدم. از زمانی که آقای کریمی، مدیرعامل سابق سازمان مناطق آزاد کیش، به عنوان قائم مقام آقای زنجانی منصوب شد و با ایشان همکاری کرد...

از آقای شیرازی‌منش می‌پرسم که آقای کریمی تا چه سالی مدیرعامل منطقه آزاد کیش بودند و از چه زمانی به سیستم آقای زنجانی آمدند. پاسخ می‌دهد: آقای کریمی تا سال ۸۸ مدیرعامل سازمان منطقه آزاد کیش بودند و پس از فراغت از آنجا، از سال ۸۹ به عنوان قائم مقام آقای زنجانی فعالیت‌شان را آغاز کردند و مدیرعامل شرکت «قشم ایر» هستند. یکی دیگر از معاونان ایشان هم که دوست ما بودند الان مدیرعامل واحد دویی آقای زنجانی هستند. ما یک بار آمدیم اینجا، ایشان گفت که پروژه‌ای داریم به نام تهران قدیم...

حالا به پروژه‌ها هم می‌رسیم. آقای زنجانی اجازه بدهید روند مصاحبه را ادامه دهیم. شما اولین باری که آقای دکتر نوریبخش را دیدید چه زمانی بود؟

وقتی مرا به دفتر آقای دکتر نوریبخش فرستادند من در آنجا کار ثبت نام‌ها را انجام می‌دادم. نام‌های می‌آمد ثبت می‌کردم و در کار تابل می‌گذاشتم و مرتب می‌کردم. بعد رانندگی هم می‌کردم. جایی اگر می‌رفتند می‌بردم‌شان. تا اینکه خدمت سربازی‌ام تمام شد. زمانی که خدمت سربازی‌ام تمام شد آقای نوریبخش گفتند می‌خواهی چکار کنی؟ اگر بخواهی می‌توانی اینجا بمانی.

پاسخ شما به دکتر نوریبخش چه بود؟

من گفتم نمی‌مانم. دوست دارم کاسبی کنم. وقتی هم که خدمت می‌کردم بعد از ساعت اداری دوباره راه می‌افتادم و می‌رفتم بازار و همین کار سکه‌فروشی و ارزش‌فروشی را انجام می‌دادم. [می‌خندد]

یعنی کسانانی که صرافانی دارند و کار سکه و ارز در بازار انجام می‌دهند شما را می‌شناسند؟

الان نمی‌دانم؛ کارت‌هایشان را دارم. آن موقع هر کسی را نمی‌گذاشتند به آن زیرزمین برود. چون آنجا بورس شده بود و نمی‌گذاشتند دلال‌ها آنجا بروند. باید مغازه‌دار بودی یا کارت داشتی. من هنوز کارت آن موقع را دارم.

در جایی گفته بودید که آقای نوریبخش به شما دلار می‌داد تا در بازار پخش کنید. ماجرای آن چه بود؟

وقتی خدمت سربازی‌ام تمام شد آقای نوریبخش ۴-۵ جا را انتخاب کرده بود و برای کنترل بازار به آنها دلار می‌داد تا در بازار پخش کنند. آن وقت‌ها دلار رسمی ۳۰۰ تومان بود و بیرون قیمت دلار در حال رشد بود و همه می‌گفتند ارزش یک دلار می‌خواهد معادل یک هزار تومانی شود. خاطرم هست مردم می‌رفتند شب تا صبح در صف بانک‌ها می‌خوابیدند تا دلار بگیرند و در بازار آزاد بفروشند. به خاطر اینکه قیمت دلار بالا نرود آقای نوریبخش به من گفت شما هم بیا در این مجموعه‌هایی که دارند کار می‌کنند [دلار به بازار

ابتدا سرباز بانک

مرکزی بودم و آقای

دکتر نوریبخش راننده

دیگری داشتند.

بعد از او من راننده

آقای نوریبخش شدم.

آخر خدمت سربازی‌ام

بود. حدود ۵ ماه مانده

بود. نمی‌دانم پذیرش

این مساله برای مردم

هم سخت باشد یا نه.

اما این اتفاقی برایم

رقم خورد.

واقعا اتفاق بود

توزیع می کنند] و ۴ یا ۵ نفر بودند کار کن. به من اعتماد پیدا کرده بود. آقای نوربخش شما را در جلسات خصوصی بانک مرکزی هم می برد؟

خیر.

برای این کار کسی شما را به آقای دکتر نوربخش معرفی نکرده بود؟ مثلاً سفارش کنند که شما قابل اعتمادید تا دلار به شما بدهند؟

خیر. هیچ کس.

بگذارید سوالم را با تاکید بپرسم که کسی سفارش نکرده بود؟ چون پذیرش اینکه به این سادگی دلار در اختیار کسی بگذارند تا در بازار توزیع کند برایم سخت است.

واقعا هیچ کس. چه کسی می توانست باشد. تا همین الان یادم نمی آید که کسی برایم زنگ زده باشد و بخواهد سفارشم را بکند.

اجازه بدهید این جمله را همین جا فعلا ننگه داریم اما از شما قبول نکنم...

باشد. برای تحویل ارزی که قرار بود به منظور کنترل بازار توزیع کنیم برای هر کس سقفی تعیین شده بود. سقف بقیه بالا بود. ۵۰ میلیون دلار و ۱۰۰ میلیون دلار...

سقف شما چقدر بود؟

سقف اعتباری من ۲۰ میلیون دلار بود.

به اعتبار اینکه شما قبلا در بازار مغازه داشتید و دلار و سکه می فروختید شما را انتخاب کردند؟

می دانستند که من عصرها کار خرید و فروش ارز انجام می دهم. چون من در دوران خدمت سربازی ام در بانک، صبح ها می آمدم و می گفتم که مثلا امروز فلان کار را کردم، اینقدر کاسی کردم. به هنگام رانندگی وقتی آقای نوربخش را می آوردم، از کارهایم می پرسیدند. من هم تعریف می کردم که به طور مثال در بازار مغازه گرفتیم. اینطور شد. انطور شد. خلاصه در ماشین کارهایم را توضیح می دادم.

با محافظ ها و بچه های آنها رفاقت نداشتید؟

خیر. آن موقع من ندیدم ایشان محافظی داشته باشند. این چیزها مثل اینکه الان هست. آن موقع که نبود.

اولین ارزی که از بانک مرکزی برای توزیع در بازار گرفتید تا قیمت دلار کنترل شود چقدر بود؟

۱۷ میلیون دلار. اولین کارمزدی هم که گرفتم ۱۷ میلیون تومان بود. با آن پول هم یک دفتر در میرداماد خریدم.

چند وقت یکبار از بانک مرکزی دلار می گرفتید؟

هر روز می گرفتم. دلارها را در بانک مرکزی می گرفتم و در بازار می فروختم و پول ریالی اش را به بانک واریز می کردم.

اینکه دلارها را با این کارمزد به شما می دادند خودش یک رانت نبود؟ چرا به بقیه دلار نمی دادند؟ روزی ۱۷ میلیون تومان کارمزد رقم کوچکی نبود.

نمی دانم. وقتی خدا بخواهد کاری برای کسی انجام شود می شود. آقای دکتر نوربخش که انسان رانته نبودند. اگر ایشان می خواست رانته بدهد به کسی رانت می داد که منافعی برایش داشته باشد.

آن یک تومان را برای چه به شما کارمزد می دادند؟

به همه کسانی که ارز توزیع می کردند کارمزد را می دادند. چهار، پنج جا این کار را می کردند. آنام می برد. دلارها بالاخره باید پخش می شد. بعضی از آنها در سطح بالاتر این کار را انجام می دادند و من هم باید در سطح کف بازار این کار را انجام می دادم.

شما برای توزیع دلارها نماینده جایی نبودید؟

خیر. معمولی بودم. آبا بجنند می گوید می شود گفت نماینده بانک مرکزی بودم. دلارها را می گرفتم و در بازار می فروختم و تومانش را به صورت چک بانکی به حساب بانک مرکزی واریز می کردم. این کار را انجام دادم تا اینکه آقای نوربخش فوت کردند و این فایل کلا بسته شد.

از پخش دلارهای بانک مرکزی در بازار کلا چقدر درآمد کسب کردید؟ حدود ۶-۷ ماه این کار را انجام دادم. وقتی این کار را انجام می دادم با شرکت های مختلفی که در کار ارز ورود داشتند آشنا شده بودم. مداوم به من زنگ می زدند که بیا فلان کار را انجام بدهیم. کسانی که بیرون از کشور هم ارز داشتند زیاد با من تماس

می گرفتند.

بعد از فوت مرحوم نوربخش و بانک مرکزی چکار کردید؟

آن موقع بررسی کرده بودم و متوجه شده بودم که در بین کسانی که پول های زیادی می آورند «سالامبور» فروش ها کسانی که پوست گوسفند می فروشند، ارزهای زیادی به داخل کشور می آورند.

مثلا در چه ارقامی؟

از ۱۰ میلیون دلار گرفته تا ۳۰ میلیون دلار. آنها پوست گوسفند را جمع می کردند و به خارج از کشور می بردند. در ترکیه و ایتالیا می فروختند و پولش را به داخل کشور می آوردند. آن زمان با یکی از این «سالامبور» فروش ها آشنا شدم. گفتم این کار چطور است. گفت:

شما چرا کار ارزی می کنید. بیا در کار سالامبور. کار خوبی است.

اینجا شما دیگر در بانک مرکزی نبودید؟

خیر. چون استخدام بانک مرکزی نبودم. در دفتر میرداماد بودم که آمدم کار «سالامبور» فروشی را به صورت قوی شروع کردم.

چقدر منابع مالی داشتید؟

حدود ۸۰۰ میلیون تومان داشتم.

از راه دلار فروشی در آورده بودید؟

از دلار فروشی بود. از فعالیت های دیگر هم بود. چون از درآمد هایم برای سرمایه گذاری و کار اقتصادی استفاده می کردم.

مثلا چکار می کردید؟

آدامس خارجی می آوردم. واردات شامپو می کردم. مواد غذایی وارد می کردم. ماءالشعیر ژوه را آوردم. هر چه که به دستم می رسید انجام می دادم.

آقای زنجانی، بگذارید صریح و ساده حرفم را بزنم. این حرف من در افواه هم مطرح است. تا کسی پشتوانه نداشته باشد به این شکل رشد نمی کند. پشتوانه شما چه کسانی بودند؟

پشتوانه من خداوند بود. چه پشتوانه ای می توانستم داشته باشم. خدا راه را برایم باز می کرد. من هم پیش می رفتم.

آقای زنجانی! بالاخره اگر آقای نوربخش آن ۲۰ میلیون دلار را برای توزیع در بازار به جای شما به کس دیگری می داد شرایط متفاوت بود.

از چند نفر دیگر که آن پول ها را برای توزیع می گرفتند، سه نفرشان تا مدت ها در زندان بودند. چون ما اول باید ارز را به حساب می ریختیم تا آنها تومانش را به ما می دادند. آن سه نفر ارز را به حساب کسی ریخته بودند و پولشان را نداده بودند. مثلا شخصی به نام... [نامش را می برد] که زمانی در کیش هم هتل داشت، *—* پول سنگینی (ارز) به حساب شخصی ریخته بود. آن نفر هم ارز را برداشته بود و رفته بود. حالا تا برود شکایت کند و پول را بگیرد، خودش را به زندان برده بودند. یا بعضی از آنها می آمدند و دفترچه باز می کردند تا سود بانکی اش را بگیرند و به صورت هفتگی با بانک مرکزی تسویه می کردند. من یادم هست آن وقت ها با این آقایان صحبت می کردم که این کارشان حلال نیست. چون پول خود بانک را در بانک می گذاشتند و بهره می گرفتند.

یعنی به حلال و حرام اعتقاد دارید؟

خیلی زیاد. من معتقدم هر کاری که انسان می کند به خود او باز می گردد. در زمانی هم که کار طلا فروشی می کردم سن کارگرانی که داشتم خیلی زیادتر از من بود. تا جایی که روی حقوق دادن به آنها را نداشتم. دستمزدشان را در کشورهاشان می گذاشتم فکر می کردم چون هوای اینها را دارم کارهایم خوب پیش می رود. چنین اعتقادی دارم.

حرف های یستان را همین جا ننگه دارید. دوباره برمی گردیم. این حرف ها را که شنیدیم می خواهم نکته ای را مطرح کنم. شما چقدر در فیلم سینمایی «هیچ کجا هیچ کس» سرمایه گذاری کرده اید؟

یک میلیارد و ۵۰۰ میلیون تومان.

قبل از آمدن به مصاحبه، یکی از دوستان خبرنگارم نقل می کرد که ظاهرا کارگردان این فیلم برای گرفتن کمک مالی با شما دیدار کرده است. شما پرسیده اید چقدر لازم دارید ظاهرا! ایشان گفته اند حدود یک میلیارد تومان. شما در پاسخ شان گفته اید برای یک میلیارد تومان وقت من را گرفته اید؟ من در این ۱۰ دقیقه می توانستم ۱۰ میلیارد



وقتی خدمت سربازی ام تمام شد آقای نوربخش ۴-۵ جا را انتخاب کرده بود و برای کنترل بازار به آنها دلار می داد تا در بازار پخش کنند.

آن وقت ها دلار رسمی ۳۰۰ تومان بود و بیرون قیمت دلار در حال رشد بود و همه می گفتند ارزش یک دلار می خواهد معادل یک هزار تومانی شود.

خاطرم هست مردم می رفتند شب تا صبح در صف بانک ها می خوابیدند تا دلار بگیرند و در بازار آزاد بفروشند. به خاطر اینکه قیمت دلار بالا نرود آقای نوربخش به من گفت شما هم بیا در این مجموعه هایی که دارند کار می کنند، کار کن

آن یک تومان را برای چه به شما کارمزد می دادند؟ به همه کسانی که ارز توزیع می کردند کارمزد را می دادند. چهار، پنج جا این کار را می کردند. آنام می برد. دلارها بالاخره باید پخش می شد. بعضی از آنها در سطح بالاتر این کار را انجام می دادند و من هم باید در سطح کف بازار این کار را انجام می دادم.

شما برای توزیع دلارها نماینده جایی نبودید؟ خیر. معمولی بودم. آبا بجنند می گوید می شود گفت نماینده بانک مرکزی بودم. دلارها را می گرفتم و در بازار می فروختم و تومانش را به صورت چک بانکی به حساب بانک مرکزی واریز می کردم. این کار را انجام دادم تا اینکه آقای نوربخش فوت کردند و این فایل کلا بسته شد.

از پخش دلارهای بانک مرکزی در بازار کلا چقدر درآمد کسب کردید؟ حدود ۶-۷ ماه این کار را انجام دادم. وقتی این کار را انجام می دادم با شرکت های مختلفی که در کار ارز ورود داشتند آشنا شده بودم. مداوم به من زنگ می زدند که بیا فلان کار را انجام بدهیم. کسانی که بیرون از کشور هم ارز داشتند زیاد با من تماس

می گرفتند. بعد از فوت مرحوم نوربخش و بانک مرکزی چکار کردید؟ آن موقع بررسی کرده بودم و متوجه شده بودم که در بین کسانی که پول های زیادی می آورند «سالامبور» فروش ها کسانی که پوست گوسفند می فروشند، ارزهای زیادی به داخل کشور می آورند.

مثلا در چه ارقامی؟ از ۱۰ میلیون دلار گرفته تا ۳۰ میلیون دلار. آنها پوست گوسفند را جمع می کردند و به خارج از کشور می بردند. در ترکیه و ایتالیا می فروختند و پولش را به داخل کشور می آوردند. آن زمان با یکی از این «سالامبور» فروش ها آشنا شدم. گفتم این کار چطور است. گفت: شما چرا کار ارزی می کنید. بیا در کار سالامبور. کار خوبی است.

اینجا شما دیگر در بانک مرکزی نبودید؟ خیر. چون استخدام بانک مرکزی نبودم. در دفتر میرداماد بودم که آمدم کار «سالامبور» فروشی را به صورت قوی شروع کردم.

چقدر منابع مالی داشتید؟ حدود ۸۰۰ میلیون تومان داشتم.

از راه دلار فروشی در آورده بودید؟ از دلار فروشی بود. از فعالیت های دیگر هم بود. چون از درآمد هایم برای سرمایه گذاری و کار اقتصادی استفاده می کردم.

مثلا چکار می کردید؟ آدامس خارجی می آوردم. واردات شامپو می کردم. مواد غذایی وارد می کردم. ماءالشعیر ژوه را آوردم. هر چه که به دستم می رسید انجام می دادم.

آقای زنجانی، بگذارید صریح و ساده حرفم را بزنم. این حرف من در افواه هم مطرح است. تا کسی پشتوانه نداشته باشد به این شکل رشد نمی کند. پشتوانه شما چه کسانی بودند؟ پشتوانه من خداوند بود. چه پشتوانه ای می توانستم داشته باشم. خدا راه را برایم باز می کرد. من هم پیش می رفتم.

آقای زنجانی! بالاخره اگر آقای نوربخش آن ۲۰ میلیون دلار را برای توزیع در بازار به جای شما به کس دیگری می داد شرایط متفاوت بود. از چند نفر دیگر که آن پول ها را برای توزیع می گرفتند، سه نفرشان تا مدت ها در زندان بودند. چون ما اول باید ارز را به حساب می ریختیم تا آنها تومانش را به ما می دادند. آن سه نفر ارز را به حساب کسی ریخته بودند و پولشان را نداده بودند. مثلا شخصی به نام... [نامش را می برد] که زمانی در کیش هم هتل داشت، *—* پول سنگینی (ارز) به حساب شخصی ریخته بود. آن نفر هم ارز را برداشته بود و رفته بود. حالا تا برود شکایت کند و پول را بگیرد، خودش را به زندان برده بودند. یا بعضی از آنها می آمدند و دفترچه باز می کردند تا سود بانکی اش را بگیرند و به صورت هفتگی با بانک مرکزی تسویه می کردند. من یادم هست آن وقت ها با این آقایان صحبت می کردم که این کارشان حلال نیست. چون پول خود بانک را در بانک می گذاشتند و بهره می گرفتند.

یعنی به حلال و حرام اعتقاد دارید؟ خیلی زیاد. من معتقدم هر کاری که انسان می کند به خود او باز می گردد. در زمانی هم که کار طلا فروشی می کردم سن کارگرانی که داشتم خیلی زیادتر از من بود. تا جایی که روی حقوق دادن به آنها را نداشتم. دستمزدشان را در کشورهاشان می گذاشتم فکر می کردم چون هوای اینها را دارم کارهایم خوب پیش می رود. چنین اعتقادی دارم.

حرف های یستان را همین جا ننگه دارید. دوباره برمی گردیم. این حرف ها را که شنیدیم می خواهم نکته ای را مطرح کنم. شما چقدر در فیلم سینمایی «هیچ کجا هیچ کس» سرمایه گذاری کرده اید؟ یک میلیارد و ۵۰۰ میلیون تومان.

قبل از آمدن به مصاحبه، یکی از دوستان خبرنگارم نقل می کرد که ظاهرا کارگردان این فیلم برای گرفتن کمک مالی با شما دیدار کرده است. شما پرسیده اید چقدر لازم دارید ظاهرا! ایشان گفته اند حدود یک میلیارد تومان. شما در پاسخ شان گفته اید برای یک میلیارد تومان وقت من را گرفته اید؟ من در این ۱۰ دقیقه می توانستم ۱۰ میلیارد

کنم تا موفق شود. شاید همان کلیک‌هایی که برای موفقیت من خورد برای ایشان هم در زندگی‌اش بخورد.

حالا برگردیم به همان دوره «سالامبور» فروشی شما.

من در آن موقع پوست گوسفندها را می‌خریدم و می‌دادم دباغی می‌کردند. بعد تبدیل به طبقه‌بندی‌های مختلف می‌شد و آنها را صادر می‌کردم.

چقدر پوست گوسفند توانستید جمع کنید.

آن زمان حدود ۵ هزار پوست جمع کردم. هر پوست حدود ۵۰۰ تا ۶۰۰ تومان قیمت داشت. دلار هم به ۹۰۰ تومان رسیده بود.

پوست‌ها را به کجا می‌فروختید؟

به ترکیه. اما حتی خریدارها را نمی‌شناختم. خیلی ریسکی کار می‌کردم. فقط شنیده بودم در ترکیه کسی هست که «سالامبور»‌های ایرانی را می‌خرد. چون می‌دیدم همه سالامبورهایشان را برای او می‌فرستند فکر کردم خوب است من هم سالامبورهایم را برای او بفرستم. یک روز به ایشان تلفن زدم و گفتم از ایران زنگ می‌زنم و می‌خواهم سالامبورهایم را به شما بفروشم. ایشان اول گفت که سالامبورهایم را نمی‌خرد اما آنقدر پافشاری کردم تا بالاخره پذیرفت تا از من هم بار بردارد.

از فروش «سالامبورها» چقدر سود کردید؟

در اولین کانتینری که به ترکیه فرستادم هر سالامبور برایم (حدود ۵۰۰ تومان) نیم دلار تمام شده بود و در آنجا ۱۹ تا ۲۰ دلار فروخته شد. پولم یک‌دفعه چندین برابر شد. کارم را با پنج هزار پوست شروع کردم. وقتی دیدم کار قشنگ و خوب است در نزدیکی ورامین کارخانه‌ای را اجاره کردم. از این طرف و آن طرف کشور پوست می‌خریدم و پس از دباغی، صادر می‌کردم. این کار سودهای زیادی برایم درست می‌کرد.

هنوز از طرف کسی یا جایی پشتیبانی نمی‌شدید؟ سفارش و توصیه‌ای نداشتید؟

پوست خریدن که دیگر سفارش و توصیه نمی‌خواهد. کارم تا سال ۱۹۹۶ خیلی خوب پیش می‌رفت.

چطور این تاریخ را خوب یادتان هست؟ نکند ورشکسته شدید؟

بله

در سال ۱۹۹۶ چند سال تان بود؟

من متولد ۱۹۷۴ میلادی هستم. ۲۲ سالم بود.

یک جوان ۲۲ ساله در سال ۱۹۹۶ میلادی

چقدر پول داشت که ورشکسته شد؟

حداقل سه تا چهار میلیارد تومان پول داشتم.

وقتی یک جوان ۲۲ ساله در آن زمان ۳ تا

۴ میلیارد تومان در حساب بانکی‌اش پول

باشد طبیعتاً ممکن است نهادهای نظارتی

روی آن حساس شوند. درست است؟

بله

از طرف این نهادها هیچ‌وقت با شما تماس

نگرفتند؟

آن موقع وقتی کسی جنسی را صادر

می‌کرد برگره‌هایی را به نام «پیمان ارزی»

می‌خرید. مکلف بودیم پول کالای صادرشده

را برگردانیم. همه چیز مشخص و معلوم بود.

همه می‌دیدند که این پول چه اتفاقی برایش

می‌افتد.

هیچ وقت نگفتند که با کسی یا نهادی

شریک شوید؟

خیر. نه کسی به من مراجعه کرد و نه

سوال کرد. هیچ‌وقت. تنها چیزی که از آن

دوران یادم هست اینکه وقتی رفتم پربنت

حساب یک‌ماهه‌ام را از بانک بگیرم به اندازه

نصف و انت شده بود. خیلی از آن برگره‌ها را

هنوز به عنوان یادگاری نگه داشتم.



تومان کاسبی کنم. بگیرم و بروید. این نقل صحت دارد؟

این حرف کاملاً نادرستی است. حتی اگر کسی پول مفت هم به دست آورده باشد اینطور حرف نمی‌زند. من که کاسبم. من حتماً حساب و کتاب را می‌فهمم. اگر نمی‌فهمیدم نمی‌توانستم کار را انجام دهم. آقای ابراهیم شیبانی، پسر جوانی است. آمد پیش من، گفت آقای زنجانی، می‌خواهم فیلم بسازم. سرمایه هم ندارم. دوست دارم این فیلم را بسازم. سعی می‌کنم که در این موضوع سربلند شوید. گفتم، من در کار شما تبحر ندارم. ولی چون آمدی و می‌خواهی فیلمت را بسازی، یک میلیارد تومان به شما قرض می‌دهم. از شما چک می‌گیرم. قراردادش هم موجود است. گفتم شما فیلمت را می‌سازی و می‌فروشی. بعد چک یک میلیاردی‌ات را پاس می‌کنی. هر چقدر سود کردی ۵۰ درصدش را خودت بر می‌داری و ۵۰ درصدش را به مجموعه من می‌دهی. ایشان پذیرفت و چک یکی از بستگان نزدیکش را آورد. بچه‌های ما هم تحقیق کردند و بعد یک میلیارد تومان را به ایشان دادند.

آقای ابراهیم شیبانی را چه کسی به شما معرفی کرده بود؟

آقای امیر جعفری که هنرپیشه هستند.

شما آقای امیر جعفری را از کجا می‌شناختید؟

ما با هم همکلاس بودیم. چهار، پنج سال در دوران دبستان در مدرسه‌ای در ایران زمین شهرک غرب و در مدرسه راهنمایی ایثار کنار هم می‌نشستیم.

هنوز هم با آقای جعفری رابطه دارید؟

بله. به صورت خانوادگی. دوست و همکلاسیم دیگر.

آقای جعفری از منافع مالی شما هم منتفع می‌شود؟

خیر. چه منافعی می‌تواند برایش داشته باشد. فقط رابطه دوستی داریم.

آقای شیبانی، چک یک میلیارد تومانی‌اش را پاس کرده است؟

خیر. شنیده‌ام تا الان نزدیک به ۷۰۰ میلیون تومان فروخته است.

اگر فیلمش شکست بخورد چک یک میلیارد تومانی‌اش را به اجرا می‌گذارید؟

حالا آن وقت باید بنشینیم ببینیم چه کاری باید بکنیم. الان نمی‌دانم چه برخوردی با این موضوع خواهیم کرد. اما من سعی کردم کمک کنم تا بتواند چک‌اش را پاس

کند. مثلاً در آخرین دیدارمان، آقای شیبانی

گفت ممکن است فروش فیلم به یک میلیارد

تومان نرسد. گفتم چه کمکی می‌توانم بکنم.

گفت: اگر تبلیغات داشته باشم خوب است.

ما هم ۱۵ روز از مکان‌های تبلیغاتی را که

به صورت یکساله در سطح شهر اجاره کرده

بودیم به این فیلم اختصاص دادیم. بعد

آقای شیبانی گفت: اگر فیلم را در رسانه

خانواده بفروشند ممکن است پول خوبی

بگیرد. گفتند ۳۰۰ میلیون تومان می‌خرند.

پرسیدم آنها چه کار می‌کنند. آقای شیبانی

گفت به صورت سی‌دی پخش می‌کنند.

ما هم یک مجموعه‌ای داریم که سی‌دی

تولید می‌کند. گفتیم برود آنجا کمک بگیرد.

بنابراین سعی‌مان را کردیم تا به طریقی

بتواند چک یک میلیارد تومانی‌اش را پر کند.

من تا الان تعداد زیادی را از زندان بیرون

آورده‌ام. نمی‌خواهم که برای کسی مشکل

ایجاد کنم.

آقای زنجانی، این موضوع را وسط

بحث‌مان به این دلیل پرسیدم که وقتی

شما می‌گویید به حلال و حرام اعتقاد

دارید با نقل قولی که از رفتار با لبخندتان

می‌شد در تضاد بود.

قراردادهايمان با آقای شیبانی موجود

است. اتفاقاً اگر یک آدم میانسال می‌آمد

شاید این کار را انجام نمی‌دادم. چون

احساس می‌کردم جوان است و می‌خواهد

حرکت جدیدی را شروع کند گفتم کمکش

پس چه شد که ورشکست شدید؟

مردم کم کم به من اعتماد کرده بودند و پوست را مدت دار به من می فروختند. از مراغه، تهران، تبریز، زياران و... هر کجا که پوست گوسفند بود دوست داشتند که پوستشان را به من بفروشند. قصابها پوست را جمع می کردند و به کارخانه ما تحویل می دادند و منتظر می شدند تا پوستشان را بفروشم و پول شان را بدهم.

لطفا بحث را همین جا نگه دارید. در ابتدای مصاحبه گفتید که بعد از اتمام هنرستان برای ادامه تحصیل به ترکیه رفته بودید. این جمله تان با این کارها جور در نمی آید.

هنوز به آنجا نرسیده ایم. من پوستهای گوسفند را برای فروش به ترکیه می فرستادم در حالی که اصلا ترکیه نرفته بودم.

ما هنوز باید باور کنیم که شما پوست را به ترکیه می فروختید در حالی که کسی که پوست را برایتان می فروخت، نمی شناختید!

واقعا نمی شناختمش و به ترکیه نرفته بودم. ظاهرا پوستها را دوباره در ترکیه دباغی می کردند و به روسیه می فروختند. اواخر سال ۱۹۹۶ بود که بحران روسیه اتفاق افتاد و آنها دیگر پوستها را نخریدند. من جنس مدت دار به کارخانه های ترکیه می فروختم و از آنها سفته می گرفتم. کم کم سفته ها برگشت خورد و چک های من هم در تهران دچار مشکل شد. من روزی ۱۰ هزار قطعه پوست جمع کرده بودم و به ترکیه می فرستادم. از آنجا یک دفعه من از یک مجموعه بزرگ به سمت پایین حرکت کردم. اینجا معلوم شد که پسر جوان بی تجربه ای هستم. دست مردم چک داده بودم، چون می خواستم مطمئن باشم که بعد از تحویل پوست، پول شان را می گیرند. مردم چک های شان را برگشت زدند و من را به زندان انداختند.

چقدر چک کشیده بودید؟

۳۱۲ میلیون تومان. سال ۱۳۷۶ یا ۱۳۷۷ بود.

حجم دارایی تان چقدر بود؟

همه دارایی ام به کارخانه و منابع سرمایه ای تبدیل شده بود. نقدینگی ام حدود ۵۰۰ میلیون تومان بود که به صورت بار پوست به ترکیه فرستاده بودم. سفته های ترکیه را داشتم. کسی هم به من کمک نکرد. حتی پدرم نیامد با طلبکارها صحبت کند تا من بتوانم سفته هایم را به پول برسانم. همه ایستادند و نگاه کردند.

یعنی خانواده تان اصلا کمک تان نکردند؟

خیر. حتی یک بار هم جلو نیامدند.

آقای زنجانی، چه وقت ازدواج کردید؟

من هنوز ازدواج نکرده ام. یک موردی برای ازدواج بود که اتفاق نیفتاد.

به خاطر چک های برگشتی تان چقدر زندان برایتان بریدند؟

حداکثر زندان برای چک برگشتی دو سال بود که برای من هم دو سال زندان بریدند. هر چه به مردم زنگ می زدم که اجازه بدهید من بیایم بیرون تا بتوانم پول ها را از ترکیه برگردانم، فایده نداشت. کسی به حرف یک جوان ۲۲ ساله گوش نمی داد. تنها کسی که از خانواده ام مدام در زندان به سراغم می آمد، مادرم بود.

در زندان اوین بودید؟

خیر. در زندان قصر بودم.

انفرادی بودید یا بند عمومی؟

در بند چکی ها جا نبود. از شانس بدم مرا به بند کسانی فرستادند که مرتکب قتل شده بودند یا جرم شان مواد مخدر بود. ۱۸ ماه در آن بند بودم. بعد از آن در بند چکی ها، جا باز شد و مرا به آن بند فرستادند. از آن دوران خاطره بدی داشتم. یادم هست شنبه ها که مادرم به ملاقاتم می آمد، برایم سخت بود.

در زندان فکر نمی کردید که به آخر خط رسیده اید؟

در آنجا فکری نمی کردم. خاطرم هست در زندان تنها کاری که کردم این بود که یک کتاب درباره آموزش زبان ترکی استانبولی نوشتم. چون اینقدر صحبت کرده بودم یاد گرفته بودم. این کتاب را در بیرون از زندان چاپ کردم و فروختم. «می خندد!» چون در زندان، زندانی خوبی بودم اداره فروشگاه زندان را به من سپردند.

از زندانی های آن دوره، کسی را بعدا بیرون ندیدید؟

خیر. حتی یک بار هم هیچکدام شان را ندیدم. حتما الان می خواهید بگویید که رانته بودم که سوپرمارکت زندان را به من داده اند!

لطفا شما ادامه دهید. پس سوپرمارکت زندان را همینطور به شما دادند؟

بله. به من گفتند ماهی ۱۰۰ تا ۱۵۰ هزار تومان به زندان بدهم و خودم سوپرمارکت را

اداره کنم. از این فروشگاه پول خوبی در می آوردم.

در زندان بازجو داشتید؟

خیر. در زندان اصلی کسی نیامد تا با من صحبت کند.

چه چیزهایی در فروشگاه زندان می فروختید؟

نوشابه، کیک، تن ماهی، خیار، گوجه و... زندانی ها هم می احتیاج شان را از این فروشگاه می خریدند. بعد از ظهر هم در زورخانه زندان را باز می کردم تا زندانی ها ورزش کنند.

قبل از اینکه زندان بروید چه اتومبیلی سوار می شدید؟

اولین ماشینی که خریدم یک «دوو» صفر کیلومتر بود. به مبلغ یک میلیون و ۶۰۰ هزار تومان. خیلی علاقه داشتم بنز داشته باشم. بعد از آن رفتم بنز ۲۳۰ خریدم.

وقتی زندان رفتید به سر اموال تان چه آمد؟

هر کس آمد یک تکه از اموال را برد. چیزی نمانده بود. بعد از دو سال از زندان آمدم بیرون.

بعد از خارج شدن از زندان چکار کردید؟

اصلا نمی دانستم باید چکار کنم. کجا بروم. از اجتماع می ترسیدم. گفتم خدا یا چه کار کنم. به ذهنم رسید بروم سفته هایم را در ترکیه وصول کنم. رفتم گذرنامه بگیرم گفتند ممنوع الخروج هستید. در چه کنم، چه کنم بودم که یک نفر پیشنهاد داد از مسیر کوه به ترکیه بروم تا پولم را جمع کنم.

چه کسی پیشنهاد داد تا به صورت غیر قانونی از کشور خارج شوید؟

یکی از کسانی که در زندان با او آشنا شده بودم. خودش قاچاقچی کالا بود.

پس ارتباطات زندان تان را بعد از آن حفظ کردید؟

خیر. همین یک نفر بود که از بچه های شهرهای نزدیک مرز بود. او را به عنوان قاچاق کالا دستگیر کرده بودند. ایشان گفت که مرا به آن طرف مرز می فرستند. من هم پذیرفتم و به ارومیه رفتم. از آنجا به مرز رفتیم. حدود ۲۰ اسب به هم بسته بودند و کالاهای خودشان را بار کرده بودند. من را هم روی یک اسب نشاندند و از مرز ایران رد کردند. رفتم و به شهر «وان» ترکیه رسیدم. تا قبل از آن به ترکیه نرفته بودم و اصلا نمی دانستم در آن کشور چه خبر است. اصلا نمی دانستم چه اتفاقی می افتد. فقط زبان ترکی یاد گرفته بودم. می خواستم به استانبول بروم. دیدم پلیس ها جلوی همه ماشین ها را می گیرند و گذرنامه های شان را چک می کنند. شب منتظر شدم تا پلیس ها تغییر کنند. خلاصه تا به استانبول برسم، ۳،۲ روزی طول کشید. خیلی سختی کشیدم تا استانبول رسیدم.

آن کس که برایتان پوست می فروخت در استانبول بود؟

خیر. به شهر از میر رفتم و ایشان را در آنجا ملاقات کردم.

طلبکارها در ایران دیگر با شما کاری نداشتند؟

من دو سال زندانم را کشیده بودم. دیگر باید اموالی از من پیدا می کردند تا به دادگاه معرفی کنند.

شما گفتید کارخانه دباغی پوست در ورامین داشتید!

آن کارخانه اجاره ای بود. اموالی در ایران در اختیارم نبود. در ترکیه انبار بزرگی گرفته بودم. نیرو و دفتر گرفته بودم.

مشتری تان در از میر پول تان را داد؟

گفت سفته های تان در حال وصول شدن است. می گفت که اتفاقا به دنبال من شده است. من هم به ایشان نگفتم قاچاقی به ترکیه آمده ام. او شروع به بازپرداخت پول هایم کرد. آن موقع دلار به ۱۷۰۰ تا ۱۸۰۰ تومان رسیده بود. در حالی که بدهی من روی دلار ۹۰۰ تومانی بود، بنابراین سفته ها را که نقد کردم پول هایم بیشتر شد. پول ها را به ایران فرستادم.

طلبهایی که وصول کردید، چقدر شد؟

حدود چهارصد میلیون تومان در یک مرحله گرفتم.

معامله با ترک ها به «شواری» معروف است. چطور شد آن شخص به راحتی بعد از دو سال پول شما را داد؟

من کلاهم را در ترکیه به یک ایرانی داده بودم. او رفته بود و سفته ها را وصول کرده بود. کم و بیش انسان با انصافی بود. این هم از آن معجزاتی بود که خدا نشان داد. با آن چهارصد میلیون تومانی که فرستادم تمام چک هایم را در تهران جمع کردم. ۳۱۲ میلیون تومان چک داشتم. بعضی حتی سود دوساله پول شان را گرفتند. وقتی همه چیز مرتب شد، خواستم برگردم.

دوباره قاچاقی برگشتید؟ یا پاسپورت گرفتید؟

دوباره می‌خواستیم از راه کوه به کشور برگردم که نیروهای سپاه پاسداران مرا گرفتند و به زندان ارومیه بردند. [آمی خندد]

چند وقت در ارومیه زندان بودید؟

حدود پانزده روز در یک اتاق انفرادی بودم. گفتم خدایا من چه کار کردم که قسمت من زندان است. ظاهراً استعمال کرده بودند که منافق و اینطور چیزها نباشم. بعد مرا به دادگاه فرستادند و دادگاه ۵۰ هزار تومان جریمه‌ام کرد و فرستاد داخل کشور.

در زندان ارومیه با کسی آشنا نشدید که مثل آن قاچاقچی کالا بعداً به کارتان بیاید؟

خیر. در انفرادی بودم. در آن دوران حوادث مختلفی برایم پیش آمد تا اینکه آمدم و پاسپورت‌م را گرفتم.

دوباره کار پوست گوسفند فروشی (سالامبور) را ادامه دادید؟

این بار به ترکیه برگشتم و پیش خودم گفتم باید دوباره این کار را سر و شکل دهم. به همین دلیل در شهر از میر دفاتر مرتبی گرفتم.

با توجه به اینکه یک بار ورشکست شده بودید مردم به شما اعتماد می‌کردند؟

اتفاقاً این اعتماد بیشتر شده بود. چون پول‌شان را بالاخره برگردانده بودم. خودم هم تجربه پیدا کرده بودم و نقد می‌خریدم اما این کار دیگر مثل قبل برایم ۲۰ برابر سود نداشت. در همان حین به دانشگاه رفتم و درس خواندم.

آقای زنجانی، شما اهل روزنامه خواندن بودید؟

خیر. اصلاً نمی‌دانستم رئیس‌جمهور از چه طیفی است. چه کار می‌کند. اصلاً مسائل سیاسی را نمی‌فهمیدم. جز به کاسبی و پول در آوردن به چیز دیگری فکر نمی‌کردم.

پس عکس‌هایی که هفته گذشته از شما با آقای هاشمی، آقای خاتمی،

آقای روحانی و... منتشر شد از کجا آمده است؟ راستش فکر می‌کنم در

این مقطع زمانی خودتان یا نزدیکان‌تان این عکس‌ها را با اغراض سیاسی منتشر کرده‌اید.

حالا به آنجا هم می‌رسیم. این عکس‌ها را هم من منتشر نکرده‌ام. آن عکس‌ها را سایت صنعت و معدن منتشر کرده است.

منشأ آن شما بودید دیگر. وگرنه چرا الان منتشر شده است؟

اینطور نیست. این عکس‌ها برای ۱۵-۱۰ سال پیش است. من فقط پیش این آقایان رفتم تا جایزه‌ام را بگیرم. آنها را فقط در این حد می‌شناختم که مسوول کشور هستند.

در دانشگاه ترکیه چه درسی خواندید؟

مدیریت بحران خواندم، بعد هم مهندسی برق را شروع کردم.

جوایزی که هیچ علاقه‌ای به کار سیاسی ندارد چطور می‌رود رشته مدیریت بحران می‌خواند؟

برای رشته مهندسی برق امتحان دادم اما قبول نشدم. «مدیریت بحران» قبول شدم. آن رشته را شروع کردم و سال بعد در «آگ‌یونیورستی» از میر مهندسی برق را شروع کردم. بیش از دو سال آنجا درس خواندم. پول هم که در می‌آوردم شرکت‌های مختلفی ایجاد می‌کردم. شرکت‌های کوچک کوچک.

فعالیت این شرکت‌ها در چه حوزه‌ای بود؟

واردات و صادرات. حتی یادم هست یک مقطعی آدامس «خروس نشان» را معامله کردم. از محل «سالامبور» فروشی این سرمایه‌ها را فراهم می‌کردم.

چه شرکت‌هایی در آن مقطع خریدید؟

به طور مثال شرکت «تاتونگ» را خریدم. که مانیتور تولید می‌کرد. آدامس «خروس نشان» را خریدم. شرکت واردات و صادرات «سورینت» را ایجاد کردم. یادم هست خمیردندان «کلگیت»، نسکافه، آبجوی زور، شکلات «هویی»، شامپوی «هراندشولدرز» و محصولات «وکر» را وارد می‌کردم. شاید در این زمینه در ایران هم‌تاندان داشتیم. تنها کسی بودم که کانتینرهای بزرگ کالا در ترکیه می‌آوردم. یادم هست در بازار تاجر اینطوری وجود نداشت تا قبل از اینکه خمیردندان «کلگیت» را به ایران بیاورم کسی این برند را نمی‌شناخت. همه زندگی‌ام این بود که از ترکیه کالا بیاورم و در ایران بفروشم.

درس‌تان را به آنها رساندید؟

بله. دو سال و نیمه مدرک لیسانس مدیریت بحران گرفتم اما مهندسی برق را نصفه رها کردم. دو ترم تا پایانش مانده بود. بعد از مدتی که دیدم محصولاتی که وارد می‌کنم سود خوبی دارد تصمیم گرفتم در کیش کارخانه‌ای ایجاد کنم که همان‌جا این محصولات

را تولید کنم.

چه سالی؟

اولین کارخانه‌ای که احداث کردم، سال ۸۰ بود. در این سال کارخانه لوازم آرایشی «سورینت» را درست کردم. وقتی می‌خواستیم از بانک‌ها برای این کارخانه تسهیلات بگیریم همه مرا مسخره کردند. بانک‌ها استعمال می‌گرفتند و می‌گفتند چون چک‌هایت برگشت خورده است نه دست چک می‌دهیم نه تسهیلات. همش سر کوفت می‌زدند. می‌گفتند بازداشتی داشتی. این برایم خیلی آزاردهنده بود. کسی به من کمک نمی‌کرد.

دوباره به ترکیه برگشتید؟

خیر. اما در ترکیه با یک نفر آشنا شدم که در کار بانک بود. از او خواستم که برایم تسهیلات درست کند. گفتم پول زیادی می‌خواهم تا شرکت‌هایم را سامان دهم و کارخانه‌هایم را احداث کنم. ایشان به من گفت که می‌تواند برایم «ال.سی»‌های مدت‌دار باز کند.

این آقا کی بود؟

یک فرد ترک بود. در یکی از بانک‌های ترکیه کار می‌کرد.

هنوز از سیستم‌ها یا نهادهایی در داخل با شما تماسی گرفته نشده بود؟

خیر. آن آقای ترک که گفتم در یکی از بانک‌های ترکیه کار می‌کرد به من گفت که می‌تواند برایم «ال.سی»‌های مدت‌دار باز کند تا من بتوانم کالا بخرم و کارهایم را انجام دهم. قرار شد درصدی از سود را هم به ایشان بدهم. با همدیگر یک قرارداد حدود ۱۰ میلیون دلاری نوشتیم. او هم از من یک چک خارجی گرفت و آن را بیمه کرد. بعد هم بیمه را در بانک وثیقه کرد و «ال.سی» مدت‌دار باز کرد. یک دفعه دیدم عجب راه خوبی باز شده است. بعد همینطور «ال.سی»‌های یکساله باز می‌کردم و کالا می‌آوردم.

در خارج از کشور به شما چک می‌دادند؟

وضع مالی خوبی داشتم. پول داشتم اما بانک‌های ایران قبول نمی‌کردند. با این «ال.سی»‌های یکساله چه کالایی می‌آوردید؟

قهوه، شکر، روغن زیتون، ماکارونی «آنکارا»، خلاصه هر چیزی که یک ساله به من می‌فروختند می‌گرفتم و وارد می‌کردم. جنس‌ها را می‌آوردم ایران و نقد می‌فروختم و یکساله پولش را برمی‌گرداندم تا اینکه تصمیم گرفتم من هم مثل آن فرد، مجموعه بانکی درست کنم.

در همان ترکیه به فکر ایجاد بانک افتادید؟

خیر. رفتم امارات. آنجا گفتند برای ایجاد بانک باید ۱۵۰ میلیون دلار پول داشته باشم. اما دیدم می‌توان با ۵ میلیون دلار یک موسسه مالی - اعتباری ایجاد کرد. بنابراین یک موسسه مالی - اعتباری در امارات درست کردم که مجوز «سورینت» هم گرفت و با بانک‌های مختلف کار کرد. فعالیت‌های اقتصادی خودم، گردش مالی خیلی زیادی ایجاد کرده بود.

منظورتان از گردش مالی خیلی زیاد چقدر است؟

در حدود ۳۰، ۴۰ میلیون دلار.

سه‌ه‌ام آن موسسه مالی که در امارات ثبت کردید صدرصد برای خودتان بود؟

بله. صدرصدش برای خودم بود.

سیستم‌های امنیتی ایران روی شما حساس نشدند؟ به هر حال یک موسسه مالی در خارج درست کرده بودید و گردش مالی زیادی داشتید؟

خیر. در ایران کسی چه کار دارد که من خارج از ایران چه می‌کنم. کارم خیلی خوب پیش می‌رفت و منابعم آنقدر خوب شده بود که با بیمه‌های مختلف ارتباط گرفته بودم. منابعم به حد میلیارد رسیده بود.

متوجه نشدم که چرا منابع مالی‌تان یک دفعه خیلی خوب شده بود!

وقتی موسسه مالی - اعتباری‌ام را در امارات باز کردم، در بانک مرکزی این کشور جسورتر شدم. وقتی برای بانکی سوئیفت یا چک می‌کشیدم، حسابم را بدهکار می‌کرد. یعنی پول به من پرداخت می‌شد و روزشمار بدهکار می‌شدم. باید سالی ۲ درصد به بانک بهره می‌دادم. من هم این پول‌ها را برمی‌داشتم و کاری ایجاد می‌کردم و بعد بهره‌اش را می‌دادم. وقتی بهره پول را می‌دادم بانک مرکزی و بانک‌های دیگر خوشحال می‌شدند.

نگران نبودند پولی که به شما داده بودند بازنگردد؟

پشت‌دستان بیمه «لوپرز» بود. اگر پول باز نمی‌گشت از بیمه می‌گرفتند.

مجموعه‌های‌تان را در امارات درست می‌کردید؟



هوایمایی قشم را سال ۱۳۸۵ خریدم. این شرکت برای یکی از نهادها بود. وقتی یکی از هوایمها ایشان در ساری سقوط کرد و عده‌ای کشته شدند دستور داده شد که این نهاد (اسم نهاد را می‌گویند) ایرلاین داری نکنند. دوستی داشتم که مالک یک شرکت هوایمایی بود. ایشان به من گفت کار هوایماداری خوب است. گفت که چون من آل.سی خارجی بلندمدت دارم برای ایشان چند فروند هوایمها بخرم

در امارات کارخانه سنگ درست کردیم. مجموعه‌های واردات و صادرات درست کردیم...

آقای زنجانی، درست کردیم یعنی چه؟ با چه کسانی این مجموعه‌ها را درست کردید؟

منظورم با پرسنل بود. من تا به حال با کسی شریک نشده‌ام. من یک شریک هم در مجموعه‌هایم ندارم. کارهایم خیلی خوب پیش می‌رفت که به سال ۸۸ رسیدیم...

حالا به آنجا هم می‌رسیم. بگذارید یک سوال صریح از شما بپرسم. برخی می‌گویند شما آدم مشابهی هستید و در حلقه دوستان ایشان قرار دارید.

اصلا من با ایشان یک ساعت هم یک جا ننشسته‌ام که صحبت کنم. مثلا یک ربع، ۲۰ دقیقه صحبت کردید؟ آقای مشابهی به شما کمک نمی‌کردند؟

البته ایشان را در جاهای مختلف دیده‌ام اما هیچ وقت دفتر ایشان نرفته‌ام. آقای مشابهی چه کمکی می‌توانست به من بکند. مثلا من شامپو می‌آوردم می‌خواست بگوید اجازه بدهید شامپویش برود!... (می‌خندد). یا مثلا قهوه می‌آورد بگوید بگذارید قهوه‌اش را بفروش! (می‌خندد).

خبر. اما آقای مشابهی در کار گروه نفت بودند و برای مدتی رئیس آن، می‌توانستند بگویند به شما نفت بفروشند! خاطر هست در زمان ریاست جمهوری آقای احمدی نژاد و در زمان تحریم‌ها یک تز مطرح شد که یکسری افراد را معرفی کنند تا پول نفت به حساب آنها برود تا بعد به کشور منتقل شود. یاد هست آن روزها در مخالفت با این ایده در روزنامه مطلب نوشتیم.

اصلا قرار نبود بنده پول نفت بگیرم یا نفت بفروشم. چنین اتفاقی هم در سیستم من نیفتاده است. آقای احمدی نژاد یا هر کس دیگری اگر لطفی به من کرده بودند، وقتی که نام مرا در مجلس آوردند، من نمی‌رفتم در تلویزیون بگویم اشتباهی می‌گویند که آقای فاضل لاریجانی از من پول می‌خواسته است.

هیچ وقت به دفتر آقای احمدی نژاد نرفته‌اید؟

هیچ وقت نرفته‌ام.

از آن سر طیف هم عده‌ای معتقدند شما به خانواده لاریجانی نزدیک هستید. مایلیم نظر خودتان را بدانم.

این هم درست نیست. نمی‌شود که هم با این طرف باشم هم با آن طرف. این دعوا دو جناح روبه‌روی هم داشت. من به جز آقای فاضل لاریجانی که ۱۰ دقیقه ایشان را دیدم هیچ کدام از آقایان لاریجانی را ندیدم.

دیدارتان با آقای فاضل لاریجانی که فیلم آن در مجلس پخش شد، اولین دیدارتان بود؟

بله اولی بار بود. من اصلا نمی‌دانم چه اتفاقی افتاد. چون من هیچ وقت آدم سیاسی نبودم و کار سیاسی نمی‌کنم.

شما مالک هوایمایی قشم هستید. این شرکت بزرگ را چطور خریدید؟

هوایمایی قشم را سال ۱۳۸۵ خریدم. این شرکت برای یکی از نهادها بود. (اسم این نهاد را می‌گویند) وقتی یکی از هوایمها ایشان در ساری سقوط کرد و عده‌ای کشته شدند دستور داده شد که این نهاد (اسم نهاد را می‌گویند) ایرلاین داری نکنند. دوستی داشتم که مالک یک شرکت هوایمایی بود. (اسم شرکت را می‌گویند) اما نمی‌خواهد نام ایرلاین و مالک آن برده شود. ایشان به من گفت کار هوایماداری خوب است. گفت که چون من آل.سی خارجی بلندمدت دارم برای ایشان چند فروند هوایمها بخرم.

چند فروند هوایمها و از کجا خریدید؟

برایشان دو فروند هوایمهای توپولف از ترکیه خریدم. اما آنها نتوانستند پول هوایمها را بدهند. وقتی دیدم آنها نمی‌توانند پول هوایمها را بدهند به این فکر افتادم که یک ایرلاین بخرم. دنبال یک شرکت هوایمایی گشتم که گفتند یکی از نهادها (اسم این نهاد را می‌گویند) شرکت هوایمایی «قشم ایر» را می‌فروشد. وقتی شرکت را بررسی کردم دیدم فقط یک کاغذ دارد و پنج میلیارد تومان بدهی. ایرلاین «قشم ایر» را که خریدم هوایمها را گذاشتم آنجا برای خودم کار کنند. کم کم بدهی‌اش را دادم. محض اطلاع‌تان هم بگویم که هیچ وقت به مالیات و بیمه بدهکار نبوده‌ام.

اجازه بدهید از بحث منحرف نشویم. داشتید از فعالیت‌های بانکی‌تان در امارات می‌گفتید؟

کارهایمان در امارات همینطور گسترش می‌یافت. یک روز در ایران بودم که با یکی از مسوولان سرمایه‌گذاری غدیر که از دوستانم بود صحبت کردم و به ایشان گفتم که من امکان باز کردن «آل.سی» بلندمدت در خارج از کشور را دارم تا شما بتوانید کالا بیاورید. ایشان هم استقبال کرد. گفت می‌خواهیم گوشت وارد کنیم. ۲ تا ۳ تا کار اینطوری معرفی کرد و من هم رفتم و «آل.سی» هایش را باز کردم. به آنها هم گفتم که هوایمایی قشم‌ایر را خریده‌ام و خواستم که اگر هوایمایی برای خریدن پیدا کردند معرفی کنند تا «آل.سی»‌اش را باز کنم.

فعالیت‌های بانکی‌تان در امارات را وسیله‌ای قرار دادید و با شرکت سرمایه‌گذاری غدیر رابطه اقتصادی ایجاد کردید؟

بله. به این ترتیب یک رابطه اقتصادی با شرکت سرمایه‌گذاری غدیر ایجاد کردم. یک بار وقتی در غدیر بودم، یکی از زیرمجموعه‌های قرارگاه سازندگی خاتم‌النبیاء آمده بود آنجا و می‌گفت ۴۰ میلیون دلار پول باید حواله کند اما نمی‌تواند.

این ماجرا برای چه سالی است؟

برای سال ۱۳۸۹.

آن موقع هنوز آقای حسن میرکاظمی را که عکسش بعدها در سایت‌ها با شما منتشر شده بود را ندیده بودید؟

خیر.

در سال ۸۸ شما کجا بودید و چه کار می‌کردید؟

من در سال ۸۸ بازداشت شدم.

به چه دلیل بازداشت شدید؟

یکی از دوستانم چکی را به من داد از آقای... (اسمش را می‌گویند). این دوست من از ایشان طلب داشت. دوست من زمینی را از من خرید و چک‌های آن شخص را به من داد. بعد یک روز مرا برد پیش ایشان و خواست

تا طلبش را به من بدهد.

از آنجا با هم آشنا شدیم که یک روز هم به من گفت که کارخانه‌ای در کرج دارد که می‌خواهد بفروشد. سال ۸۸ بود اما خیابان‌ها هنوز شلوغ نشده بود. یک روز به دفتر ایشان در تقاطع خیابان شریعتی رفته بودم. وقتی از دفترشان خارج شدم و بازداشتم کردند. سوال و جواب کردند که این چک را بابت چه چیزی گرفته‌ام و اینطور حرف‌ها در شلوغی‌های سال ۸۸ هم که بازداشت بودم و نمی‌دانستم، بعد از آن مرا به دادگاه فرستادند.

مبلغ چک شما چقدر بود؟

۲۰ میلیارد تومان بود. بعد هم چک را به من دادند و گفتند برو به سلامت.

یعنی در سال ۸۸، آقای حسن میرکاظمی که بعدها عکستان با ایشان منتشر شد را نمی‌شناختید؟

خیر. آن موقع نمی‌شناختم.

روی این نکته نمی‌توانم بایستم. داشتید ماجرای آشنایی‌تان را با قرارگاه سازندگی خاتم‌النبیاء از طریق شرکت سرمایه‌گذاری غدیر را تعریف می‌کردید.

بله. گفتم که یک روز آمدند گفتند ۴۰ میلیون دلار می‌خواهند حواله کنند برای کارهایی که انجام شده بود. من هم تلفنی هماهنگ کردم و فوراً این مبلغ را به حساب کسانی که می‌خواستند حواله کردم.

این پول را به حساب چه کسی ریختید؟

یک کالایی از خارج کشور خریده بودند می‌خواستند پولش را پرداخت کنند که نمی‌توانستند، این اولین کارم با قرارگاه سازندگی خاتم‌النبیاء بود. این ۴۰ میلیون دلار که رفت، تازه وارد این سیستم شدم. آن روز در جا ۴۰ میلیون دلار پولم را اینجا به من دادند.

آن پول را از طریق موسسه مالی‌تان در امارات واریز کردید؟

بله.

آن ارتباطات دوران سربازی‌تان در سپاه کمک کرد به این مبادله مالی؟

خیر. اصلا. من اصلا داخل ساختمان قرارگاه خاتم‌النبیاء هم نرفتم. در همان شرکت سرمایه‌گذاری با هم آشنا شدیم و این کار را انجام دادم. چند روز بعد گفتند این کالایی که ما خریده‌ایم و شما پولش را واریز کرده‌ای؛ نمی‌توانیم وارد کنیم و خود شما باید وارد کنید.

روز مرا می‌بردند و سوال و جواب می‌کردند. بعد یکی از خبرنگاران در ایران علیه من مطلب می‌نوشت که مثلاً نفت را ۶۰ دلار خرید و ۹۰ دلار فروخت و از این مطالب. من از امارات به ایشان زنگ زدم. (آقای شیرازی منش رانشان می‌دهد) گفتم این سایت چیست (نام سایت را می‌گوید) که این مطالب را علیه من می‌نویسد. البته این یک ریشه‌ای داشت...

چه ریشه‌ای آقای زنجانی؟!

در اولین عکسی که آن سایت از من زده بود یک کلاه بزرگ روی سرم بود. این عکس فقط در خانه من بود. من در ترکیه به رستورانی رفته بودم و با یکی از کلاه‌های سنتی آنجا به همراه کسی که قرار بود با هم ازدواج کنیم عکس گرفته بودیم. این عکس را در منزل در امارات گذاشته بودم. یک روز که در تهران بودم شخصی به من زنگ زد و گفت به امارات آماده‌ام و جاندارم، می‌شود دو روز به منزل شما بروم. گفتم بفرمایید.

یک کسی یعنی چه آقای؟! یعنی هر کسی به امارات برود و بخواهد به منزل شما برود می‌گویید بفرماید؟!

خیر. این آقا قبلاً پیش من آمده بود و گفته بود که می‌تواند هواپیما بخرد. من ۶۰ میلیون دلار به حساب او ریختم تا هواپیما بخرد. برای شرکت قشم ایر می‌خواستم.

این شخص را چطور می‌شناختید؟

صنعت هواپیماسازی این فرد را می‌شناخت. هر کسی قطعه‌ای می‌خواست، به این آقا می‌گفت. وقتی او را به من معرفی کردند همه تاییدش کردند. با مصیبت ۶۰ میلیون دلار به حسابش ریختم که او هم بعد از شش ماه گفت نمی‌شود.

آقای زنجانی، شما برای دادن یک میلیارد تومان برای ساخت یک فیلم چک می‌گیرید چطور ۶۰ میلیون دلار به حساب یک نفر همینطوری می‌ریزید؟!

ما یک حساب مشترک در بانک باز کردیم. این حساب به گونه‌ای بود که نه من حق برداشت داشتم، نه ایشان. باید با امضای دو نفرمان برداشت انجام می‌شد. بعد از شش ماه که هواپیما خریداری نشد گفتم آقا بیا پول را برداریم. ایشان نمی‌آمد تا پول را برداریم. حدود ۷ میلیون دلار از من گرفت تا امضاء کند که پول را بردارم. ایشان بود که در امارات به من زنگ زد و گفت دنبال کارهای شما هستم و هتل نیست. گفتم اشکال ندارد بروید خانه من. ایشان رفته بود آن عکس را گرفته بود تا بتواند ۷ میلیون دلار از من بگیرد. به همین دلیل آن را منتشر کرد.

شما اسم این شخص را نگفته‌اید و من هم اطلاعاتم در این باره کامل نیست پس نمی‌توانم هیچ قضایای دربارہ حرف‌های شما داشته باشم. اما همین قدر می‌توانم بپرسم که مگر شما ۷ میلیون دلار را نداده بودید تا ایشان بیاید و امضاء دهد تا ۶۰ میلیون دلار تا بتوانید از حساب مشترک بردارید؟!

۷ میلیون دلار را گرفته بود و تمام شده بود.

پس چرا باید عکس‌تان را از منزل می‌گرفت و منتشر می‌کرد؟

نگران بود شکایت کنم و بازداشت شود. از این مساله بگذریم، باز هم تاکید می‌کنم بدون قضاوت. بپردازیم به همکاری شما با قرارگاه خاتم‌الانبیاء.

همکاری ما با قرارگاه ادامه داشت. حتی قرار شد تا آنها را هم در هواپیمایی «قشم ایر» شریک کنیم. حتی مشارکت‌نامه را هم نوشتیم.

با چند درصد سهام؟

۵۰ درصد قرارگاه و ۵۰ درصد من. این کار در حال اتمام بود که آقای قاسمی از قرارگاه خاتم‌الانبیاء رفتند و وزیر نفت شدند. ایشان که رفت کارهای این فرمی ماند ولی قرارگاه کارهای قدیمی‌اش را با من کم‌وبیش

یکی، دو درصد به من دادند و رفتم آن کالا را که خیلی هم بزرگ بود وارد کردم. قرارگاه خاتم‌الانبیاء تحریم بود و من هنوز تحریم نبودم.

شما چطور این مبادله را انجام دادید؟

من تعدادی شرکت در خارج کشور داشتم. پول را به نام یکی از آن شرکت‌ها واریز کردیم. همان شرکت هم باید کالا را تحویل می‌گرفت و وارد می‌کرد. خلاصه کار ما با قرارگاه خاتم‌الانبیاء ادامه پیدا کرد. سفارش بعدی ۹۰ میلیون دلار بود و بعدی‌اش ۲۰ میلیون دلار. همینطور ادامه پیدا کرد تا اینکه من نفر اول این کار در قرارگاه شدم. مدام «ال‌سی» باز می‌کردم و کالا می‌آوردم. اینطور که نیروهایشان می‌گفتند کسی به اندازه من در این کار وارد نبود.

فقط با قرارگاه سازندگی خاتم‌الانبیاء کار می‌کردید؟

قرارگاه، از قرب‌های مختلفی تشکیل شده است. این قرب‌ها مساله را از همدیگر می‌شنیدند و می‌آمدند تا با هم کار کنیم. خیلی‌هاشان هم نگران بودند و جلو نمی‌آمدند.

ماجرای آن ۲۰ میلیارد چک‌تان بالاخره چه شد؟

کم‌کم پاس شد. یک تومان - دو تومان - سه تومان.

واحدتان میلیارد تومان است؟!

بله. یک میلیارد تومان، پانصد میلیون تومان - سه میلیارد تومان.

احتمالاً شما در زمان مسوولیت آقای رستم قاسمی در قرارگاه خاتم‌الانبیاء با آنها کار می‌کردید. ایشان را می‌دیدید؟

کارهایم با قرارگاه خوب پیش می‌رفت تا اینکه یک روز، بچه‌های قرارگاه گفتند برویم پیش آقای قاسمی. وقتی پیش آقای قاسمی رفتیم ایشان گفت این چند تا کاری که از شما دیدم را خیلی خوب کار کردید. بحث کمبود منابع مالی که مطرح شد گفتم شما «ال‌سی»‌های مدت‌دار بدهید تا من در خارج از کشور آنها را نقد کنم. آنها «ال‌سی»‌های یکساله از بانک‌های ملی و... می‌گرفتند و به من می‌دادند و من آنها را در خارج از کشور با درصد‌های پایین «دیسکانت» می‌کردم و به آنها می‌دادم. آنها هم یکسال وقت داشتند که این پول را پس بدهند.

در همان موسسه‌تان در امارات این کار را می‌کردید؟

بله

شما اقامت و پاسپورت کشور امارات را هم دارید؟

اقامت آنجا را دارم اما پاسپورت اماراتی ندارم. گذرنامه ترکیه داشتم.

گذرنامه ترکیه را چطور گرفتید؟

آن موقع که در ترکیه بودم پاسپورت ترک گرفتم، چون سرمایه‌گذاری از یک حد که می‌گذشت پاسپورت می‌دادند.

هنوز هم پاسپورت ترکیه را دارید؟

خیر. به خاطر تحریم‌هایی که اتفاق افتاد پاسپورت ابطال شد.

در سایت‌ها یک عکس گذاشته بودند که نشان می‌داد شما پاسپورت دانمارکی دارید؟

دروغ و جعلی بود. من اصلاً اروپا نرفته بودم که بخواهم پاسپورتش را بگیرم. در همان پاسپورت جعلی هم مشخص بود که تاریخ صدور و انقضایش یکی است.

در جایی خواندم که با فشار شما، برای دو نفر از فعالان رسانه‌ای مشکل ایجاد شده بود.

این حرف‌ها دروغ است.

وقتی برای اولین بار آن سایت نام شما را مطرح کرد واکنش شما چه بود؟

آن موقع من در امارات بودم و وضع خیلی بدی داشتم. نیروهای اطلاعاتی امارات هر



ادامه می‌داد.

یعنی تا این مرحله شما وارد نفت و معاملات نفتی نشده بودید؟

خیر. هیچ وقت سراغ این موضوع نرفته بودم.

شرکت‌های مختلفی که با قرارگاه خاتم‌الانبیاء کار می‌کردند به همدیگر اطلاع می‌دادند که ما می‌توانیم پولشان را نقل و انتقال دهیم؛ برای اینکه حساب‌هایشان را پیش ما بیاورند. تا جایی که موسسه مالی - اعتباری‌ام در امارات دیگر جوابگوی حجم کارها نبود. نیاز داشتم بانک دیگری پشت دستم باشد تا کارهایم را انجام دهد.

چرا نیاز داشتید که بانک دیگری پشتوانه شما باشد؟

چون بیمه‌های دیگر حجم بالای رقم‌هایی را که نقل و انتقال می‌دادم قبول نمی‌کردند. بنابراین رفتم مالزی تا بانک تاسیس کنم.

چرا مالزی را برای ایجاد بانک تان انتخاب کردید؟

چون شنیده بودم در آنجا می‌توان راحت‌تر بانک باز کرد و از آنجا به اتحادیه اروپا وصل شد. مالزیایی‌ها در پاسخ به درخواستم برای ایجاد بانک گفتند که برای ایجاد بانک، سهامدار حتما باید بانک باشد و شخص نمی‌تواند این کار را انجام دهد. به همین دلیل رفتم تاجیکستان ببینم می‌توانم یک بانک ایجاد کنم.

همین سوال در مورد تاجیکستان هم مطرح است. چرا فکر کردید می‌توانید در

تاجیکستان بانک ایجاد کنید؟

رفتم به تاجیکستان اتفاقی شد. سفیر تاجیکستان در ایران در یک نمایشگاه، غرفه آرایشی شرکت ما را دیده بود و از همان جا با من دوست شده بود. بعد از این ماجرا، به ایشان زنگ زدم که در کشور شما بطور می‌توان بانک درست کرد. آقای سفیر گفت شما بیا من به تو کمک می‌کنم. به همین دلیل رفتم تاجیکستان.

چقدر زمان برد تا با کمک سفیر تاجیکستان بانک تان را ایجاد کنید؟

وقتی به تاجیکستان رفتم دیدم آنجا یک موسسه مالی - اعتباری به نام «ارزش» دارند. گفتند یک میلیون دلار بدهید این موسسه را بردارید. برای ایجاد بانک در تاجیکستان باید اول موسسه مالی - اعتباری، سه سال سود کند تا بعد تبدیل به بانک شود. این یک میلیون دلار را دادم و حدود سه ماه با این موسسه کار کردم تا سه سال زمانش تمام شد. بنابراین به بانک مرکزی تاجیکستان مراجعه کردم و درخواست تاسیس بانک را ارائه دادم. گفتند تنها رئیس جمهور است که می‌تواند دستور تاسیس بانک را صادر کند. رفتم بطور می‌توان رئیس جمهور تاجیکستان را دیدم.

به چه کسی گفتید تا رئیس جمهور تاجیکستان را ببینید؟

سفیر تاجیکستان در ایران با رئیس جمهورشان دوست بود. ایشان برایم وقت گرفت و رفتم پیش رئیس جمهور. گفتند می‌خواهید چکار کنید. رفتم می‌خواهم بانک درست کنم تا هم در این کشور و هم در کشورهای دیگر کار کنم. پرسید دولتی هستی یا خصوصی. رفتم خصوصی هستم. به هیچ جا هم ارتباطی ندارم.

وزارت خارجه ایران روی ارتباط شما با رئیس جمهور تاجیکستان

حساس نشد و از شما سوال و جواب نکردند؟

خیر. هیچی.

خیلی برایم جالب است که با این ارتباطات و مبادلات مالی کاری به کارتان ندارند و درباره ارتباطتان سوال نمی‌کنند! چون شنیده‌ام در این‌گونه موارد و هماهنگی برای سرمایه‌گذاری خارجی از طریق وزارت خارجه اقدام می‌شود.

مگر اینطوری است که شما می‌گویید؟! مگر هر کس هر کاری می‌کند از او سوال می‌کنند؟! من این کارها را در خارج از کشور انجام می‌دادم و با داخل کاری نداشتم.

بگذریم! واکنش رئیس جمهور تاجیکستان به درخواست شما چه بود؟

گفتند اگر ۵۰ میلیون دلار سرمایه به تاجیکستان بیاوری اجازه تاسیس بانک را می‌دهم. من هم یک ۴ میلیون دلار و یک ۱۰۰ میلیون دلار به تاجیکستان بردم.

از کجا این پول را آوردید؟

از ترکیه به حساب تاجیکستان ریختم. بعد که این پول را بردم رئیس جمهور تاجیکستان اجازه ایجاد بانک را به من دادند. اما بعدا گفتند برای اینکه بانک «پراتیو» شود ۱۰۴ میلیون دلار کم است. باید رقمش به ۲۰۰ میلیون دلار برسد. مابقی‌اش را دوباره در ترکیه آماده و به حساب واریز کردم.

این کارها برای دو، سه سال اخیر است. بعید است در این سال‌ها دیگر کار پوست

گوسفند در ترکیه کرده باشید. فعالیت اقتصادی تان در ترکیه چه بود؟

شرکت‌های مختلفی در ترکیه داشتم. کارخانه آلومینیوم داشتم. شرکت‌هایی داشتم که کالاهایی به ایران می‌فرستاد. صادرات و واردات می‌کردم. یکی از معروف‌ترین خطوط اتوبوسرانی ترکیه را داشتم. ایرلاین معروف انور ایر را داشتم.

یعنی این شرکت‌ها را الان دیگر ندارید؟

چرا همچنان دارم. ایرلینی که گفتم دومین خط هواپیمایی ترکیه است.

نهایتا بانک تاجیکستان را باز کردید؟

بله. وقتی هم این بانک را باز کردم رفتم مالزی.

چرا با همان بانک تاجیکستانی کارهای مالی بزرگ‌تان را انجام ندادید؟

چون بسیاری از بیمه‌ها حاضر نیستند ریسک بانک‌های تاجیکستانی را بپذیرند. در مورد بانک‌های مالزیایی این کار راحت‌تر انجام می‌شود. به همین دلیل در مالزی بانکی را پیدا کردم که برای دولت اندونزی بود. گفتم من اینجا را می‌خرم. گفتند ۱۰۴ میلیون دلار اصل سپرده‌اش است و ۵۰ میلیون دلار هم باید بابت سرقفلی‌اش بدهی.

صدا درصد سهامش را می‌خواستید بخرید؟

خیر. با آن شرایطی که گفتم ۶۰ درصد سهام بانک را واگذار می‌کردند. ما هم آن ۱۰۴ میلیون دلار و ۵۰ میلیون دلار را به اضافه ۵-۶ میلیون دلار به واسطه‌ها که کمک کردند این کار انجام شود، دادیم و ۶۰ درصد بانک را خریدیم. حدود ۱۵ میلیون دلار هم دادیم و ساختمان خریدیم و این بانک را مرتب کردیم و نیرو گرفتیم. تمام تجربیاتی که در امارات داشتم را جمع کردم و یک بانک حرفه‌ای در مالزی درست کردم.

بانک تاجیکستان شما، سهامدار بانک مالزی تان شد؟

بله. وقتی هم بانک مالزی درست شد همه کارهایم از جمله کارهای قرارگاه را به آنجا منتقل کردم. هر مشتری تازه‌ای هم که می‌آمد به بانک مالزی منتقل می‌کردم.

آقای زنجانی، می‌خواهم خیلی شفاف و صریح یک سوال از شما بپرسم. خیلی‌ها معتقدند شما ویتترین هستید. یکسری دیگر پشت شما هستند که نباید معلوم باشند؛ حالا شخص، سیستم یا نهاد باشد. می‌گویند آقای زنجانی یک ویتترین است و کارها را به او ابلاغ می‌کنند و او هم انجام می‌دهد. مایلم نظرتان را در این باره بدانم.

این حرف‌ها بی‌ربط است. اگر من کارم را بلد نبودم که مردم با ویتترین حرف نمی‌زدند. بچه‌های وزارت نفت و نهادهای دیگر کارهای مرا دیدند. من ۱۷/۵ میلیارد یورو از پول ایران را که قفل بود انتقال دادم به حساب‌هایشان. ویتترین می‌تواند این کارها را بکند؟ اگر کسی پشت من باشد مرا می‌فرستد ۹ هزار نقل و انتقال انجام دهم؟! آقای دیوید کوهن آمد و درباره شخص من صحبت کرد. ایشان گفت خطرناک‌ترین مجموعه‌ای که در خارج برای ایران کار کرده مجموعه من بوده است. ویتترین می‌تواند این کار را انجام دهد؟! شما نسبتی بین خودتان با آقای شهرام جزایری نمی‌بینید؟

هیچ وقت در این باره فکر نکردم. اصلا نمی‌دانم ایشان چه کار کرده است. آقای شهرام جزایری چه خوب باشد چه بد آمده است از خود ایران چیزی گرفته و در ایران کاری کرده است. کسی در ایران به من چیزی نداده است. یک نفر، یک بانک یا یک جایی در ایران بیاید بگوید من به بابک زنجانی منابعی داده‌ام. کسی به من چیزی نداده است. کل کاری که من با ایران انجام داده‌ام این است که بانک مالزیایی (First Islamic bank) را به ۲۲ بانک داخل کشور لینک کرده‌ام. در ۲۲ بانک کامپیوتر گذاشته بودم و پول را به حساب‌های مردم در اروپا می‌ریختم. ویتترین می‌تواند این کارها را بکند؟!

منظورم از ویتترین این بود که مثلا کسانی یا جاهایی بیایند بگویند یک نفر هست که در عملیات بانکی و در کارش توانمندی دارد. امکانات بدهیم. بال و پر دهیم. بگذاریم هواپیمایی اختصاصی سوار شود؛ ضمنا کار ما را هم انجام دهد.

من کار کشور را انجام می‌دادم نه کار شخص را.

سوالم این بود که آیا چنین مجموعه‌ای پشت شما هست؟

هیچ وقت. من که از اول، زندگی‌ام را برای شما گفتم. اگر مجموعه‌ای پشت سر من بود که زندان نمی‌رفتم. مشکلات برایم پیش نمی‌آمد. همه کارهای من خدایی بود. اتفاقات و معجزاتی بود که در زندگی‌ام رخ داد. اگر مجموعه‌ای پشت سرم بود، وقتی از زندان آمدم بیرون، از طریق کوه به ترکیه نمی‌رفتم!

آقای زنجانی! چرا از این معجزات در زندگی ما نيفتاده است؟!

را پیش ببرید. مرا دعوت کردند بانک مرکزی، چند وزیر هم در جلسه حضور داشتند.

چه وزاری در جلسه بودند؟

آقای غضنفری، وزیر صنعت، معدن و تجارت بودند. آقای حسینی، وزیر اقتصاد، آقای بهمنی، رئیس کل بانک مرکزی و خود آقای قاسمی، وزیر نفت در جلسه حضور داشتند. یک نفر دیگر هم حضور داشت که الان خاطر من نیست.

دستور جلسه شما با این وزرا چه بود؟

بحث‌های مفصلی شد. نهایتاً یک صورتجلسه دست‌نویس تنظیم شد و قرار شد برای پول‌هایی که در خارج است و نمی‌توانند منتقل کنند شرکت HK حسابی در بانک ما باز کند و از این طریق پول‌ها منتقل شود.

HK دیگر چه شرکتی است؟

یکی از شرکت‌های زیرمجموعه شرکت نفتی نیکوست که در اصل زیرمجموعه وزارت نفت بود. ما این مصوبه را گرفتیم و از فرمایش، آنها حساب‌هایش را در بانک First Islamic باز کردند. به محض افتتاح حساب گفتند ما چند فقره حواله داریم، منتظریم تا پول مان برسد تا این حواله‌ها را انجام دهید. چند روز طول کشید تا این پول به بانک برسد. از آن طرف پیمانکاران، وزارت نفت را تحت فشار گذاشته بودند. به همین خاطر من ۲۴۰ میلیون دلار ریختم به حساب شرکت HK تا این شرکت، حواله‌هایشان را بزند. اینها این پول را حواله کردند تا این ۲۴۰ میلیون دلار بعداً به بانک من برسد. مطمئن بودم منابع‌اش وجود دارد.

این پول از کجا قرار بود به حساب HK بیاید؟

نمی‌دانم. از چین بود یا از جای دیگر. من هم دنبالش بودم تا زودتر این پول بیاید. پول نفت در کره، هند و... گیر کرده بود و مطالب رسانه‌ای هم شده بود. من می‌رفتم این پول‌های گیر کرده را می‌آوردم به First Islamic Bank و از آنجا حواله می‌کردم.

مگر وزارت نفت، شرکت نیکو یا شرکت HK اساساً می‌توانستند پول به حساب شما واریز کنند؟

خیر. نمی‌توانستند. ما می‌رفتیم یک حساب در بانکی که ایران در آنجا حساب داشت باز می‌کردیم. بعد در داخل بانک، پول را به حساب ما واریز می‌کردند و ما از آنجا پول را به بانک First Islamic حواله می‌کردیم. جز این روش هم، به هیچ وجه پول بیرون نمی‌آمد.

با این روش چقدر پول حواله کردید؟

حدود ۷۷۰ میلیون یورو من به حساب پیمانکاران نفت پول منتقل کردم.

با چه کارمزدی؟

با کارمزد ۷ در هزار، یعنی به یک درصد هم نمی‌رسید.

آیا دولت و نهادهای مسوول، از این کار شما اطلاع داشتند؟

همه در جریان بودند. همه نهادهای نظارتی و امنیتی هم مطلع بودند که چه اتفاقی دارد می‌افتد. تا رسیدیم به اینجا که دیگر بانک مرکزی منابعی نداشت که پول بدهد. به من گفتند شما می‌توانی از محل فروش نفت کاری کنی که به مجموعه پول برسانی. من هم گفتم تلاش می‌کنم ببینم می‌توانم مشتریانی معرفی کنم تا نفت بخرند.

چه کسی به شما گفت که نفت بفروشید؟

آقای وزیر نفت (آقای قاسمی) گفتند. آقای جشن‌ساز گفتند. در کار گروه‌هایی که می‌نشستیم از همه نهادهای مسوول بودند. همه دنبال این بودند که بشود منابعی پیدا کرد. من هم اعلام آمادگی کردم که شاید بتوانم برای نفت مشتری پیدا کنم.

از کجا مشتری پیدا کنید؟

من تلاش کردم از هند، سنگاپور، مالزی و... یکسری مشتری پیدا کنم. به نفتی‌ها گفتم این مشتری‌ها، نفت می‌خواهند اما نمی‌توانند نفت ایران را بخرند.

امور بین‌الملل شرکت ملی نفت، خودش در هند، سنگاپور و حتی مالزی مشتری دارد.

شما همان مشتری‌ها را معرفی کردید؟

آنها دیگر نمی‌توانستند نفت ایران را بخرند. اگر می‌خریدند که شرکت نفت رأساً به آنها می‌فروخت.

چطور از شرکت نفت نمی‌خریدند، آن وقت از شما می‌خریدند؟!

دلیل داشت. من در مالزی به دیدار ماهاتیر محمد رفتم. ایشان می‌خواست برای پتروناس نفت بخرند اما می‌گفت از ترس تحریم آمریکایی نمی‌تواند این کار را بکند. به من گفت شما بیا واسطه شو، این نفت را بخر و به ما بده.

آقای زنجانی! فقط فرد یا شرکت ملی نفت که تحریم نبود. نفت ایران تحریم است. مشخصات نفت ایران هم مشخص است. در همه جای دنیا قابل شناسایی است. این

به خاطر اینکه شما نخواستی. بخواه ببین می‌افتد یا نمی‌افتد. شما به همین زندگی آرامی که داری، راضی هستی اما من دوست داشتم کاسبی کنم. اگر مشکلی هم برایم پیش می‌آمد دست و پا می‌زدم و یک چیز از داخل آن در می‌آوردم. شما هیچ وقت دست و پا زده‌ای؟ اگر مثلاً امروز پول کم درآورده‌ای به این فکر کرده‌ای که چطور از کسی قرض بگیری و کارت را انجام دهی. هیچ وقت به این فکر نکرده‌ای که بروی و از یک جایی این پول را برای خودت بسازی. مگر ابراهیم شیبانی (کارگردان فیلم هیچ کجا - هیچ کس) نیامد. راهش باز شد. خود من اولین بار وقتی آقای جشن‌ساز، مدیرعامل شرکت نیکو را در سوئیس دیدم، حساب‌هایش روی هوا مانده بود...

اجازه دهید ابتدا به موضوع نحوه ورودتان به نفت برسیم. شما کارهای انتقال پول برای قرارگاه خاتم‌الانبیاء در زمان ریاست آقای رستم قاسمی را در آنجا انجام می‌دادید. وقتی ایشان وزیر نفت شدند به شما پیشنهاد کردند که وارد کارهای نفتی شوید؟

خیر. ایشان حتی یک بار هم چنین پیشنهادی به من نکردند. بچه‌های شرکت‌های مختلف نفت می‌شنیدند که سیستم ما دارد کار می‌کند. چون حساب باز کردن در بانک‌های خارج خیلی سخت است. همین الان اگر کسی بخواهد در بانک‌های خارجی حساب باز کند، باید ۵۰ هزار دلار خرج کند. نفتی‌ها شنیده بودند که بانک First Islamic دارد این کار را انجام می‌دهد و یک مجموعه ایرانی است که تندتند پول حواله می‌کند. از طرفی دیگر ۲۲ بانک در ایران به سیستم من متصل شده بود. هر کس که می‌رفت حتی ۲ هزار یورو در بانکی حواله می‌کرد، اسم بانک من روی آن نوشته می‌شد. روی حواله می‌نوشت فرستنده پول First Islamic Bank. این را همه می‌دیدند. تا متوجه می‌شدند یک سوئیفت به نام First Islamic است صبح به صبح ۵۰ نفر زنگ می‌زدند تا در این بانک حساب باز کنند. پس کسانی که به یک شکلی با نفت کار می‌کردند یکی یکی می‌آمدند در این بانک حساب باز می‌کردند تا اینکه یکی از بچه‌های نفت را دیدم که در نیکو کار می‌کرد.

آن شخص نفتی که شما دیدید چه کسی بود؟

آقای کمال دانشیار بودند. رئیس اسبق کمیسیون انرژی مجلس [آقای دانشیار به من گفتند ما هم می‌خواهیم در First Islamic Bank حساب باز کنیم.

آقای دانشیار را چه وقت و کجا دیدید؟

من ایشان را حدود دو سال پیش در قرارگاه خاتم‌الانبیاء دیدم.

چرا آقای دانشیار به آنجا رفته بودند؟

قرارگاه خاتم‌الانبیاء از نفت طلب داشت. مرا صدا کردند گفتند چطور می‌توانی پول را به این آقایان بدهی. گفتم چقدر است؟ گفتند حدود ۱۵ میلیون دلار.

از شرکت نیکو می‌خواستند طلب قرارگاه را بدهند؟

بله. در حقیقت می‌خواستند پول را به حساب‌هایی که قرارگاه معرفی می‌کند واریز کنند. قرارگاه سه ماه بود می‌خواست پولش را از نیکو بگیرد اما نمی‌توانست. در حقیقت شرکت نیکو، نفت را می‌فروخت و طبق دستور بانک مرکزی به حساب‌هایی که باید واریز می‌کرد.

می‌خواهم بدانم قرارگاه، نفت می‌فروخت یا بابت پروژه‌هایی که برای وزارت نفت انجام داده بود طلبکار بود؟

قرارگاه بابت پروژه‌هایی که برای وزارت نفت انجام داده بود طلبکار بود. آقای دانشیار گفت چطور می‌شود پول را به اینها برسانی؟ گفتم من سریع‌السير می‌رسانم. پول تان کجاست؟ گفت: فلان جا.

فلان جا یعنی کجا؟

الان یادم نیست. چین یا هند یا کره یا جای دیگر بود، درست یادم نیست. من هماهنگ کردم و کمتر از ۵ ساعت این پول (حدود ۱۵ میلیون دلار) منتقل شد. این کار که انجام شد آقای دانشیار خیلی خوشحال شدند و گفتند شما به شرکت‌ها بیاوید و با رئیس‌مان، آقای جشن‌ساز آشنا شوید. من رفتم آقای جشن‌ساز، مدیرعامل نیکو را دیدم. ایشان از من خواست تا کاری کنم حساب‌هایشان باز شود.

یعنی چه که کمک کنید حساب‌های نیکو باز شود. مگر حساب‌های این شرکت بسته بود؟

کسی پول از نیکو نمی‌گرفت. کسی حساب برایش باز نمی‌کرد. گفتم در بانک برایتان حساب باز می‌کنم و کارهایتان را عملیاتی می‌کنم. آقای جشن‌ساز همان‌جا با آقای قاسمی (وزیر نفت) تلفنی تماس گرفت.

آقای جشن‌ساز به آقای قاسمی چه گفت؟

آقای قاسمی گفتند شما شخصی به نام بابک زنجانی می‌شناسید؟ ایشان هم گفته بودند که می‌شناسند و به آقای جشن‌ساز گفته بودند که می‌توانید به صورت قانونی کارتان

چه حرفی است که شما می‌زنید. نفت ایران را چه شما بفروشید چه شرکت نفت فرقی نمی‌کند.

این هم روش داشت. اگر شرکت نفت، نفت را می‌فرستاد، آنالیزش مشخص بود، معلوم هم بود که مقصدش کجاست. من عملیاتی انجام می‌دادم.

چطور این کار را می‌کردید؟

آروش کارش را مفصل توضیح می‌دهد اما به دلیل شرایط تحریم امکان چاپ آن وجود ندارد!

آقای زنجانی، چرا بانک شما LC های ۹۰ روزه برای خرید نفت ایران باز می‌کرد؟ در حالی که قاعدتا باید یک ماه تسویه می‌شد.

من هیچ وقت LC باز نمی‌کردم. این LC ها را از خریداران نفت ایران می‌گرفتم. این LC ها را به شرکت نفت ابلاغ می‌کردم و شرکت نفت هم قبول می‌کرد. نفت را به مشتری می‌دادم و LC های ۶۰ یا ۹۰ روزه مشتری را هم به شرکت نفت می‌دادم. در موعد مقرر هم پول وصول می‌شد.

شما نفت را از شرکت نفت بشکه‌ای چند می‌خریدید؟

به قیمتی که امور بین‌الملل شرکت ملی نفت به همه مشتریان می‌داد به ما هم می‌داد. قیمت را به صورت میانگین قیمت ماهانه محاسبه می‌کنند. طبق قانون خودشان قیمت نفت را برای ما هم مثل وقتی که خودشان نفت را تحویل مشتری خارجی می‌دادند، محاسبه می‌کردند.

اما در برخی خبرها آمده بود که نفت را بشکه‌ای ۶۰ دلار به شما می‌دادند و شما ۹۰ دلار به مشتری‌های فروختید.

چنین چیزی نیست. تازه امور بین‌الملل شرکت نفت، گاهی زنگی‌هایی می‌کرد که نفت را کمی گران‌تر به ما بفروشد. یعنی ۹۰ روز موعود پرداخت پول من را یک جوری محاسبه می‌کرد که قیمت نفت یک مقدار بالاتر بایستد. ظاهراً امور بین‌الملل شرکت ملی نفت، خیلی دلشان نمی‌خواست من موفق شوم. قیمت نفت را هم چون به صورت میانگین ماهانه محاسبه می‌کردند برای بار من به گونه‌ای محاسبه می‌کردند که ۲-۳ دلار در هر بشکه بالاتر می‌افتاد. یک بار از بیست و هشتم تا بیست و هشتم می‌گرفتم یک بار میانگین پانزدهم به پانزدهم می‌گرفتند. این را بچه‌های شرکت نیکو هم به من می‌گفتند.

آقای زنجانی، در این مورد قضاوت نمی‌کنم. لطفاً بفرمایید مجموعاً چند میلیون بشکه از شرکت ملی نفت، نفت گرفته‌اید؟

من تاکنون ۱۲ کشتی نفت برده‌ام و فروخته‌ام می‌شود حدود ۲۴ میلیون بشکه.

این ۲۴ میلیون بشکه را به قیمت روز به شما می‌دادند؟

بله. به قیمت روز با مهلت پرداخت ۶۰ روزه و ۹۰ روزه. در تاریخ‌های مقررش هم پول نفت وصول شده و به حساب‌هایشان واریز شده است.

عرف تسویه حساب پول نفت یک ماهه است. در مواردی هم البته مهلت ۶۰ روزه داده‌اند. چرا برای بازپرداخت شما مهلت ۹۰ روزه داده‌اند؟

چون گاهی شده بود که «ال.سی» ۶۰ روزه گرفته‌اند اما پس از گذشت ۶۰ روز هم بار کشتی به دست مشتری نرسیده است.

در فروش ۲۴ میلیون بشکه نفت چقدر گیر شما می‌آمد؟

۷ در هزار پول نفت فروخته شده که از طریق بانک من جابه‌جا می‌شد برای من ماند. برای واسطه‌گری فروش نفت، پولی به من نمی‌دادند. هیچ‌جا هم ننوشتند که بخواهند چنین پولی به من بدهند.

پس چرا شما این کار را انجام می‌دادید؟

نقل و انتقال این پول‌ها برایم مهم بود.

آقای زنجانی، به هر حال این نکته را هم نباید نادیده بگیرید که وقتی شما یک میلیون بشکه دارید با زمانی که یک میلیون دلار پول دارید متفاوت است. به هر حال نفت قدرت لابی می‌آورد. اینکه به چه مشتری بفروشید به چه مشتری در خارج بفروشید به شما قدرت می‌دهد. حتی از آن سوسود ۷ در هزار نقل و انتقال پول نفت هم مهمتر است. به هر حال در مالزی برای شما رانت ایجاد می‌کند.

بله خب. این هم ممکن است باشد. ولی در این شرایط تحریم این کار، کاری نبود که برایم اعتبار بیآورد. جز اینکه اعتبارم را از دست می‌دادم. هر جا می‌گفتم نفت ایران را می‌فروشم یا مرا می‌گرفتند یا یک بلایی سرم می‌آوردند. همانطور که الان هم این اتفاق افتاده است. الان نه آن طرف آب جا دارم نه این طرف. از این جا رانده و از آنجا مانده شده‌ام.

موضوع فروش میعانات گازی به شما چطور شکل گرفت؟

اینها به من گفتند پول لازم داریم.

اینها یعنی چه کسانی؟

شرکت نفت. درست‌تر بگویم شرکت HK که زیرمجموعه شرکت ملی نفت بود. برای پیمانکاران نشان پول می‌خواستند.

مدیرعامل HK کیست؟

آقای جشن‌ساز! مدیرعامل اسبق شرکت ملی نفت و مدیرعامل فعلی شرکت نفتی نیکو! وزیر وقت نفت به ایشان فشار آورده بود که به یک شکلی پول جور کن. کشور برای دارو و مصارف اساسی نیاز دارد. من رفتم با پتروناس صحبت کردم و یک میلیارد و دو بیست میلیون یورو گرفتم و به حساب‌های شرکت HK نزد بانک First Islamic ریختم. در LC گرفتم نه چیز دیگری. اعتباری گرفتم.

یعنی شما اینقدر در مالزی اعتبار داشتید که بدون اینکه چیزی از شما بگیرند یک میلیارد و ۲۰۰ میلیون یورو به شما دادند!!

وقتی شما اعتبار داشته باشی پول می‌دهند. مثلاً الان مردم می‌روند و به حساب ایران خودرو پول واریز می‌کنند و بعداً خودرویشان را می‌گیرند. در مالزی هم می‌دیدند که من کشتی، کشتی بار می‌آورم. وقتی گفتم چه کسی نفت می‌خواهد پتروناس گفت من می‌خواهم. گفتم یک میلیارد و ۲۰۰ میلیون یورو بریزد به حساب وزارت نفت من برای شما بار می‌گیرم. این مبلغ را به حساب HK در بانک First Islamic ریختم. من نامه زدم که این مبلغ به حساب شما آمده است. اینها کشتی نداشتند که نفت بفروستند. چون پرچم کشتی‌های وزارت نفت باطل شده بود. شرایط سختی به وجود آمده بود. چهار فروند کشتی داشتند که پرچم داشت و درون آنها میعانات گازی بود. وزیر نفت وقت به آقای جشن‌ساز گفته بود که این میعانات را بفروشید چون این میعانات سه سال روی کشتی مانده بود. روی کشتی دو متر خزّه بسته بود. از نظر زیست محیطی مشکل داشت و حتی ممکن بود کشتی را سوراخ کند.

یعنی در این سه سال حتی چینی‌ها حاضر نبودند این میعانات را بخرند؟

خیر. سه بار این کشتی‌ها را به چین فرستاده بودند و برگشت خورده بود. من به شرکت نفت گفتم برای شما در چین انبار اجاره می‌کنم تا این میعانات را به آنجا ببرید.

چرا می‌خواستید این کار را بکنید؟

چون می‌خواستم کشتی‌ها آزاد شود و نفتی که قرار بود به مالزی بیآورد مهم بود که چهار کشتی دو میلیون بشکه‌ای وارد مدار حمل نفت شود.

چطور چینی‌ها حاضر نبودند از شرکت ملی نفت میعانات را قبول کنند آن وقت اجازه دادند شما ببرید؟ انتظار دارید این حرف را از شما قبول کنیم؟

این هم ماجرا دارد. در دالیان چین برای این میعانات انبار اجاره کردم. وقتی کشتی‌ها رسیدند، چینی‌ها گفتند این محموله تا حالا سه بار به اینجا آمده و مدارکش را به من نشان دادند. می‌گفتند این محموله فاسد است و ممکن است گوگرد آن به منطقه سرایت کند. خلاصه ارتش چین اجازه نداد که بار خالی شود. من هم کشتی را تکان نمی‌دادم. چینی‌ها می‌گفتند این کشتی باید برود و من می‌گفتم کشتی را تکان نمی‌دهم. مرا به دادگاه معرفی کردند. کلی خرج کردم.

کلی یعنی چقدر؟

تکه تکه، سه میلیون دلار خرج کردم تا بالاخره مجوز گرفتم که کار غیرقانونی نکردم و آن محموله زبانی به محیط زیست نمی‌رساند. بالاخره به مدت ۶ ماه اجازه تخلیه دادند. قرار شد بعد از ۶ ماه محموله را از چین ببریم.

چقدر طول کشید تا مجوزها برای تخلیه بار صادر شود؟

حدود ۵۰ روز کشتی‌ها روی آب بودند. به هیچ کس اجازه نمی‌دادند از کشتی پیاده شود. آب و غذایشان تمام شده بود. قایق موتوری اجاره کردم و در دمای ۵۰ درجه زیر صفر به آنها آذوقه رساندم. بالاخره میعانات گازی را در دالیان تخلیه کردیم و کشتی‌ها به ایران برگشتند تا نفتی که قرار بود به مالزی بیآورند را حمل کنند. در همین حین، مرا تحریم کردند. حالا چه اتفاقی افتاده است. یک میلیارد و دو بیست میلیون یورو از پتروناسی‌ها گرفتم و به حساب شرکت HK ریختم. ۲۴۰ میلیون دلار هم اوایل گرفته و ریخته بودم که برداشتم. ۲۴۰ میلیون دلار هم به خود بانک بدهکار بودم، یک میلیارد و دو بیست هم بیرون بدهکار بودم. شرکت HK هم حدود یک میلیارد و دو بیست تا سیصد میلیون یورو از پول نفت‌هایی که قبلاً وصول کرده بودند، ته حساب‌هایشان مانده بود.

اینها که می‌گویید خیلی پول است. با این همه بدهکاری چکار کردید؟ برای این همه پول نفت، مفری نبود؟

اتحادیه اروپا یک نامه به ما داد که ظرف ۱۵ روز، سوئیفت بانک قطع می‌شود. وقتی هم



آقای شهرام جزایری چه خوب باشد چه بد آمده است از خود ایران چیزی گرفته و در ایران کاری کرده است. کسی در ایران به من چیزی نداده است. یک نفر، یک بانک یا یک جایی در ایران بیاید بگوید من به بانک زنجانی منابعی داده‌ام. کسی به من چیزی نداده است

ممکن است از شما بخواهم این موضوع را دقیق تر توضیح دهید؟ به من زنگ زدند گفتند بیا تامین اجتماعی با شما کار داریم. من هم با آقای حسن میر کاظمی و همین آقای شیرازی منشی رفتیم. ناهار هم نخورده بودیم. یک چیزی گرفتیم رفتیم. در آنجا ما را در اتاق نشاندند. ما هم گفتیم تا آقای مرتضوی بیاید ناهارمان را بخوریم. یکدفعه آقای مرتضوی آمدند داخل اتاق و گفتند آقای فاضل لاریجانی در اتاق کناری است و با شما کاری دارد. گفتم با من کار دارد. ایشان گفت بله. خیلی هم واجب است. آقای حسن میر کاظمی به آقای مرتضوی گفت اگر می‌شود ایشان به آن اتاق نروند. آقای مرتضوی گفت برادر رئیس قوه است. زشت است. آقای مرتضوی به من گفت شما تنها بیا. من رفته به آن اتاق. آقای فاضل لاریجانی سه، چهار کارت ویزیت در آورد و به من داد. گفت اینجاها هستم. اگر یک وقتی شرکت‌های تامین اجتماعی را گرفتی و در هیات مدیره‌اش کمک خواستی به من بگو. من هم گفتم دست شما درد نکند. کارت‌ها را گرفتم و از اتاق خارج شدم.

آقای فاضل لاریجانی در آنجا درخواستی از شما نکردند؟
خیر. هیچ درخواستی نکردند. بعد از آن، یک نفر به ما مراجعه کرد که آن هم نامش مرتضوی بود. ایشان هم بزدی بود. به من گفتند شما از تامین اجتماعی چیزی می‌خواهید بخريد. گفتیم بله. به من گفتند ما می‌توانیم به شما کمک کنیم که کارتان آنجا زودتر انجام شود. من هم گفتم چه طوری. خلاصه اینها می‌خواستند یک پولی از ما بگیرند. دو، سه روز بعد که رفتیم پیش آقای مرتضوی، به ایشان گفتم شما آقای مرتضوی می‌شناسی؟ گفتند خیر. به ایشان گفتم شخصی آمده است و گفته که فامیلی‌اش مرتضوی است. گفته است ۳۰ میلیارد تومان به ما بدهید کارهای شما را در تامین اجتماعی جمع کنیم. چنین چیزی درست است؟ آقای مرتضوی گفتند خیر چنین چیزی نیست. همین فیلمی است که در یوتیوب منتشر شده است. در حقیقت من داشتم ماجرای آن مرتضوی را که به من مراجعه کرده بود و پول می‌خواست را برای آقای مرتضوی تعریف می‌کردم.

یعنی آن ماجرای ۳۰ میلیارد تومان درباره آقای فاضل لاریجانی نبود؟
خیر. درباره آن کسی بود که نام فامیلی‌اش را مرتضوی معرفی کرده بود. آنها این دو موضوع را به هم وصل کرده بودند که انگار آقای فاضل لاریجانی آمده است و ۳۰ میلیارد تومان از من خواسته است. در صورتی که آقای فاضل لاریجانی هیچ وقت پول از من نخواست بود که من بعد از آن رفتم تاجیکستان که شبکه بی‌بی‌سی آمد با من مصاحبه کند

با آن شبکه هماهنگ کرده بودید که با شما مصاحبه کند؟
خیر. اتفاقاً ایشان آیه آقای شیرازی منشی اشاره می‌کنند [به من گفت مصاحبه نکن. من گفتم ما که دستمان نمی‌رسد بگذارید حداقل از این طریق بگوییم که آقای فاضل لاریجانی از من پولی نخواست است. اگر من یار آقای احمدی‌نژاد یا مشایی بودم آنجا می‌گفتم بله. آقای فاضل لاریجانی از من ۳۰ میلیارد تومان می‌خواست یا اصلاً حرف نمی‌زد. در صورتی که اینطور نبود. من انکار کردم. من یار هیچ‌کس نیستم. یار خودم هستم.

پس چرا به آقای احمدی‌نژاد واقعیت را نگفتید؟
من دستم به آنها نمی‌رسید که بگویم. از این ماجرا فاصله بگیریم. آن میعانات گازی را که موقتا به چین برده بودید چه کردید؟

وزارت نفت گفت میعانات گازی را به ما برگردان. من هم طی یک نامه همه میعانات گازی را به ارزش حدود ۷۰۰ میلیون یورو به وزارت نفت بازگرداندم. آنها هم مثل اینکه سراخر فروختند و پولش را هم گرفتند.

با این اوصاف نهایتاً موضوع بدهی ۲ میلیارد و ۸۰۰ میلیون دلاری شما به وزارت نفت به کجا رسیده است؟

۲ میلیارد و ۸۰۰ میلیون دلار نیست. در حساب‌های مربوط به وزارت نفت در بانک First Islamic یک میلیارد و دویست میلیون یورو یک پول است. این برای همان مشتری‌ای است که من گرفتم ریختم به حساب و آن مشتری الان طلب‌کار است. ۲۴۰ میلیون دلار یک پول دیگر است که برای بانک است و من گرفتم و ریختم در حساب شرکت نفت.

یعنی این یک میلیارد و دویست میلیون یورو و ۲۴۰ میلیون دلار برای شرکت نفت نیست ولی در حسابشان است و باید برگردانند؟

سوئیفت قطع می‌شود یعنی اصلاً نمی‌توان پولی انتقال داد. در این پانزده روز تنها تلاشی که باید انجام می‌دادم این بود که بانکی پیدا کنم تا بتوانم پول‌ها را منتقل کنم. در این شرایط بودیم که در داخل رسانهای شروع کرد به مطلب نوشتن درباره من و هر روز این مطلب را بزرگ می‌کرد که البته نکته‌ای داشت. مطالبی را در این خصوص عنوان می‌کند که آسمان نمی‌تواند منتشر کند.

با توجه به این مسائل تنها چیزی که به ذهنم رسید این بود که پول‌ها را تبدیل به ارز دیگری کنم و منتقل کنم.

می‌خواستید بفرستید به بانک تان در تاجیکستان؟
ابتدا بله. ولی بعد منصرف شدم. چون فکر کردم شاید نتوانم پول را از آن کشور خارج کنم. دیدم تنها کشور قوی که می‌توانم پول را به آنجا منتقل کنم ژاپن است. بنابراین پول را به «ین» تبدیل کردم و به بانک ژاپن منتقل کردم.

پول به چه حسابی در ژاپن نشست؟
حساب به نام First Islamic Bank بود. اول این مساله برای اتحادیه اروپا خیلی مهم نبود. اما پیش خودم نگران بودم که نکنند نامه بدهند و دوباره برای این پول مشکل به وجود آید. به نظر رسید که ذی‌نفع حساب‌ها را باید عوض کنم. آنجا بود که به فکر شرکت‌های تامین اجتماعی افتادم. چون شرکت‌های تامین اجتماعی تحریم نمی‌شدند.

شما آقای مرتضوی را از قبل می‌شناختید؟

خیر. اصلاً ایشان را نمی‌شناختم. به آقای حسن میر کاظمی، که با ایشان در معامله هتل شان در کیش آشنا شده بودم گفتم شما آقای مرتضوی را می‌شناسی تا برویم درباره شرکت‌های تامین اجتماعی با ایشان مذاکره کنیم. گفت بله. من بعد از خرید هتل آقای حسن میر کاظمی با ایشان دوست شده بودم. حتی در یکی دو سفر که می‌رفتم ایشان هم با من بود. البته ایشان برای کار خودش می‌آمد.

هوایمای اختصاصی تان را کی خریدید؟
آن هوایمای اختصاصی برای من نبود. برای شرکت «لونور ایر» ترکیه بود که یکی از مجموعه‌های ماست. این شرکت چند فروند هوایمای اختصاصی دارد که مسوولین ترک را هم جابه‌جا می‌کند.

پس شما چند بار با هوایمای اختصاصی مسافرت کردید؟
دو بار با هوایمای اختصاصی مسافرت رفتیم. مسافرت‌هایم را عموماً با هوایمهای معمولی می‌روم. البته با «بیزنس کلاس». آن دو بار سفری هم که با اختصاصی رفتم ماجرا داشت. یک هوایمای اختصاصی باید مقدار ساعت معینی در ماه پرواز کند. این هوایمها کمتر پریده بود. به ما گفتند شما مسافرت می‌روید بگذارید تا این هوایمها شما را ببرد. هم ساعت پروازش را پر کند هم برای شما مجانی باشد. همین مساله برایم «شر» شد. از اینجا بود که دستگاه‌های نظارتی وصل شدند و به طور مداوم ما را چک کردند.

پس بالاخره به سیستم شما هم نظارت کردند.
نیرو گذاشتند و همه چیز را بررسی کردند. با دقت بررسی کردند که از چه کسانی پول می‌گیریم و به چه کسانی پول می‌دهیم.

برگردیم به موضوع خرید شرکت‌های تامین اجتماعی. چطور با آقای مرتضوی ملاقات کردید؟

همانطور که گفتم از طریق آقای حسن میر کاظمی هماهنگ کردم. آقای میر کاظمی به آقای مرتضوی زنگ زد و موضوع را گفت. آقای مرتضوی گفتند شب بیایید منزل ما.

چرا در منزل شان قرار گذاشتند؟

نمی‌دانم. اتفاقاً ما هم یک جعبه شیرینی گرفتیم و رفتیم منزل شان. آقای مرتضوی گفتند موضوع چیست. گفتم پولی دارم که می‌خواهم به ایران بیاورم. حتی اگر شرکت‌های مناسبی داشته باشید می‌خریم. ولی مهم این است که اول پولم را به ایران منتقل کنم. گفتند فردا بیایید تامین اجتماعی صحبت کنیم. رفتیم تامین اجتماعی و ایشان شماره حسابی هم از سرمایه‌گذاری تامین اجتماعی دادند. من هم مبلغ ۴ میلیارد یورو را معادل «ین» ژاپن، به آن بانک ژاپنی گفتم ذی‌نفعش را به نام تامین اجتماعی تغییر بدهد. این پول به حساب تامین اجتماعی آمد و آنها هم ۴ میلیارد یورو به عنوان تضمین به ما چک دادند. این چک را هنوز دارم. بعد لیستی از شرکت‌های تامین اجتماعی به من دادند و گفتند یکسری شرکت از آنها را انتخاب کنیم. در همین شرایط بود که به ما زنگ زدند بیا ما رفتیم. بعد گفتند آقای فاضل لاریجانی در آن دفتر نشست است. با ایشان صحبت کنید.



بله. همینطور است. اما فعلا نمی‌توانند برگردانند. یک میلیارد و ۳۰۰ میلیون دلار هم باقیمانده حساب‌شان است که در بانک دارند. حالا اینها دارند این یک میلیارد و ۳۰۰ میلیون دلاری را که باید از بانک بردارند با آن یک میلیارد و دویست میلیون یورو که برای مشتری است و ۲۴۰ میلیون دلاری که برای بانک است جمع می‌کنند و آن رقم ۲ میلیارد و ۸۰۰ میلیون دلار را مطرح می‌کنند. در صورتی که درست نیست.

با این اوصاف شما می‌گویید یک میلیون و ۳۰۰ میلیون دلار پول شرکت نفت در بانک شماست؟

بله. خودشان هم این را می‌گویند.

اما آقای زنگنه گفتند این رقم بیش از ۲ میلیارد دلار است.

به نظر من اطلاع آقای زنگنه از این موضوع دقیق نیست.

آقای زنگنه در اینگونه مباحثی که مطرح می‌کند دقیق است.

به نظر من ایشان پرونده را دقیق مطالعه نکرده‌اند. شرکت نفت کلا با معیانات گازی یک میلیارد و ۹۰۰ میلیون یورو بار داده است بیرون. آن هم با ۱۲ کشتی. باری که به بیرون داده‌اند کاملا روشن است که معیانات گازی را برگرداندیم به وزارت نفت.

پس می‌توانیم اینطور بگوییم که کل معاملات شما با وزارت نفت، مجموعا یک میلیارد و ۹۰۰ میلیون یورو بوده است؟

بله. حدود ۷۰۰ میلیون یورو را هم که بار معیانات گازی بوده است، برگرداندیم. نفت دیگر باری دست من ندارد.

این یک میلیارد و دویست میلیون یورو پول نفت در بانک شما موجود است؟

بله. ما فقط نمی‌توانیم منتقلش کنیم. چون سوئیفت نداریم. کسی هم این پول را از ما نمی‌گیرد. این پول اصلا در حساب من نیست. می‌رود و قراردادش را با شرکت HK می‌آورد تا صحت گفته‌هایشان را ثابت کند. تازه شرکت نفت در قراردادش آورده که تا زمانی که نتوانیم پول را منتقل کنیم باید سالی ۸ درصد بهره پول مانده در بانک را بدهیم. ۸ هزار میلیارد تومان هم از من وثیقه گرفته‌اند که اگر یک روز پول بانک آزاد شد یک وقتی برندارم و بروم. بعد هم به من گفته‌اند تا ۳۶۰ روز آینده دنبال راهی برای وصول پول باشد. پول در حساب خودشان است. از من وثیقه گرفته‌اند. چک هم گرفته‌اند. در این قرارداد هم من را به عنوان ضامن بانک آورده‌اند. امضای قراردادش با شرکت HK را نشان می‌دهد. در حقیقت من ضامن شده‌ام که آن پول در بانک First Islamic است و هیچ مشکلی هم نیست.

من ۱۷/۵ میلیارد یورو برای ایران پول جایه‌جا کرده‌ام. اگر ۱۰ درصد این رقم را هم طبق روال بانک‌ها کارمزد می‌دادند همین یک میلیارد و ۷۰۰ میلیون یورو می‌شد. اما هیچ‌وقت کارمزد ندادند. قرار هم نبود بدهند.

بالاخره این صورتجلسه‌ای را که شما به من نشان می‌دهی را احتمالا آقای زنگنه دیده است.

این را ۱۵ اردیبهشت ۹۲ امضا کرده‌ایم. آن موقع آقای زنگنه نبودند. مشکل من این است که شرکت HK طرف حسابم است و HK طرف حساب وزارت نفت است. حساب من با HK طی این صورتجلسه روشن شده است. اما حساب این شرکت با وزارت نفت باز است. HK هم برای نیکوست.

آقای میرکاظمی، رئیس کمیسیون انرژی مجلس درباره بدهکاری شما بارها مصاحبه کرده‌اند. شما این صورتجلسه را به ایشان نشان داده‌اید؟

من چند روز پیش با آقای میرکاظمی جلسه داشتم. همه این ماجراها را هم به ایشان توضیح دادم. به ایشان گفتم که برای این کار واقعا زحمت کشیده شده است.

آقای میرکاظمی وقتی اینها را دید چه گفت؟

گفتند من قبول دارم اما یک مشکلی هست. چند ماه است که به وزارت نفت می‌گویم بیايند در کمیسیون توضیح دهند اما نمی‌آیند. آدم‌هایی را پیش من می‌فرستند که سمت ندارند. اینها باید بیایند به من جواب بدهند. آقای میرکاظمی از این روند گله داشت. الان به شرکت شل و... نفت داده‌اند و دو سال است پولش را نگرفته‌اند اما کسی نمی‌گوید که آن پول چه شده است.

هیات مدیره شرکت ملی نفت باید تصویب کند که به چه کسانی نفت بفروشند. آنها می‌گویند زنجانی این وسط نبوده است.

آنها تصویب کردند که نیکو نفت را بفروشد. من از وزارت نفت، نفت نخریده‌ام.

مایلم باز هم بپرسم که جز ۷ هزاری که از انتقال پول نفت کارمزد گرفتید آیا پول دیگری از بابت فروش نفت گرفته‌اید؟

خیر.

آیا می‌توانم این را از کسی که می‌گوید کاسب است قبول کنم؟!؟

چرانی‌تانید.

پس برای چه رفتید سراغ فروش به نفع ایران. مگر چه منافعی برای شما داشت؟

کسی که اعتقادی کار می‌کند فقط سراغ منافع نمی‌رود. مگر جوان‌هایی که در جبهه‌ها روی مین رفتند سراغ منافع بودند.

آقای زنجانی! لطفا اینطور مقایسه نکنید. من با این مقایسه شما اساسا مشکل دارم. شما در جایی هم گفته بودید که خود را بسیجی اقتصادی می‌دانید. من با چنین مقایسه‌ای مشکل دارم. شأن رزمندگان دوران دفاع بسیار بالاست.

من با اعتقاد کار می‌کنم. من به کشورم و جمهوری اسلامی اعتقاد دارم. اما شما فعالیت اقتصادی‌تان را در ترکیه و امارات انجام داده‌اید!

برای کجا فعالیت اقتصادی کرده‌ام؟

برای خودتان!

من کجایی هستم؟

این چه سوالی است. خب ملیت شما ایرانی است.

اشکال دارد رفته‌ام بیرون کار کرده‌ام و پول به کشور آورده‌ام! اشکال دارد ۲۰ فروند هواپیما وارد کشور کرده‌ام!

چطور هواپیما وارد کرده‌اید؟

از پنج سال پیش هواپیماها را از این کشور به آن کشور برده‌ایم تا به ایران بیاوریم. کار من همین است دیگر؛ عملیات ضد تحریم.

پس تحریم در مجموع به نفع کاسبی شما بوده است. به غیر از این مورد آخر که خودتان تحریم شدید.

این چه حرفی است. من برای کشور کار کردم. اگر با من کار نمی‌کردند باید چند برابر به بیرون می‌دادند.

آقای زنجانی، نفت چه وقت به پولش می‌رسد؟

همین فردا یک حساب معرفی کنند تا یک میلیارد یورو پول قبول کند این کار را انجام بدهم. وقتی وزارت نفت و بانک مرکزی تحریم است و حساب ندارد چطور می‌توان پول به حساب آنها واریز کرد. ضمن اینکه ما الان قدرت جایه‌جایی پول نداریم و گرنه پول که در حساب موجود است.

جدا از این مباحث، مایلم بدانم چقدر خرج تبلیغات تلویزیونی شرکت «قشم ایر» کرده‌اید؟

قیمت مناسبی پرداخت کرده‌ایم. سالی یک میلیارد تومان به تلویزیون داده‌ام که ۵۰۰ میلیون تومان پول می‌دهیم و ۵۰۰ میلیون تومان هم بلیط هواپیما می‌دهیم.

ساعتی که به دست دارید چند می‌آورد؟

۱۰۰ میلیون تومان.

ابایی ندارید از اینکه ظاهر متولی داشته باشید یا دفتر شیک‌ی داشته باشید؟

دزدی که نکردم. برای خودم است. دوست دارم اینطور باشم. هر وقت دیدید کسی پنهان می‌کند بدانید کاری کرده است. من از روز اول زندگی‌ام بهترین ماشین را سوار شدم و بهترین خانه را داشتم. به کسی بدهکار نیستم. بالا و پایین هم رفته‌ام.

خودروی سواری‌تان چیست؟

بنز ۵۵۰.

حجم دارایی‌تان چقدر است؟

حدود ۲۵ هزار میلیارد تومان.

این دارایی در ایران است؟

حدود ۱۳ هزار میلیارد تومان آن در ایران است.

چقدر بدهکارید؟

حداقل ۱۰ میلیارد دلار بدهکارم.

یک عکسی که از شما با اسلحه منتشر شد. بعد هم شما توضیح دادید که این عکس

شخصی به نام آقای... [اسمش را می گوید] را یکی از دوستانم پیش من فرستاد گفت که ایشان بدهکار است و خیلی گرفتار است. گفت می خواهید باشگاه راه آهن را بردارید. گفتم مزیت هایش چیست. گفت اول اینکه ایشان را نجات می دهیم. دوم اینکه برای تبلیغات مجموعه های شما می تواند کارساز باشد. سوم اینکه مالیات شرکت ها، در قالب هزینه کرد در باشگاه قابل قبول است. من دیدم سالیانه ۱۵ تا ۲۰ میلیارد تومان مالیات می دهیم. اینقدر هم خرج باشگاه است. الان باشگاه راه آهن باشگاه تمیزی است که بی سر و صدا کارش را انجام می دهد.

فکر می کنید یک روز آپر موویج خواهید شد؟

اگر یک مقدار اجازه بدهند چرا که نه. [می خندد]

درباره عکس هایی که از شما با آقای هاشمی، آقای خاتمی و آقای روحانی منتشر شد قرار بود توضیح دهید.

من چهار، پنج دوره صادر کننده نمونه شدم و به هنگام دریافت جایزه ام این عکس ها را گرفته ام.

تا حالا آقای هاشمی رفسنجانی را از نزدیک دیده اید؟

سه، چهار بار.

منظورم جلسه بود؟

بعد از اتمام انتخابات خدمت ایشان رفتم و توضیحی درباره کارهایم به ایشان دادم.

مشرب فکری تان بیشتر به آقای هاشمی نزدیک است یا آقای خاتمی یا آقای احمدی نژاد یا آقای روحانی؟

نمی دانم. چون با این آقایان ارتباط نداشتم نمی دانم چه باید بگویم.

پس چرا عکس شما با آقای هاشمی در اتاق شماسه؟

بیشتر از ۸ سال است این عکس در اتاقم است.

آدم های سرشناسی که به دفتر شما آمده اند چه کسانی هستند؟

آدم های زیادی اینجا آمده اند.

دوست دارید یک بار دیگر به محله قدیمی تان راه آهن برگردید؟

بله. اگر امروز بگویند دیگر کار نکن خیلی راحت ترم.

در عراق گرفته شده است و طبیعی بوده. راستش من که باورم نشد. این عکس برای خیلی قبل هاست. این عکس را ندارم اما فیلمش را دارم.

آقای زنجانی، دست آدم معمولی که اسلحه یوزی نیست!

در عراق اینطور است. ماشین VIP می آمد مرز ارومیه. از آنجا ما را سوار می کرد و به اردبیل عراق می برد. آن موقع نامنی زیاد بود. همه ماشین ها مسلح بودند. حتی در ماشین نارنجک هم بود. خود پلیس به ماشین های VIP اسلحه تحویل می داد.

شما را چرا سوار ماشین های VIP می کردند؟

با آقای بارزانی ارتباط داشتم. گازوئیل می فروختم. تاجر بودم دیگر. با همه جا کار می کردم.

من احساس کردم یک عکس از آقای زنجانی دارند. بعد ایشان کاری که باید انجام می داد را نکرده است. بعد فعلا یک عکس منتشر کرده اند تا حساب کار دستتان بیاید.

نه اینطور نیست. کسی از من کاری نمی خواسته که انجام بدهم. [با خنده می گوید عکس های بهتر دارند که بگذارند]

آقای زنجانی اصالتا کجایی هستید؟

خودم تهرانی هستم. پدرم اصفهانی است. ولی ظاهرا پدر بزرگ هایم زنجانی هستند.

شما خودتان را دلال می دانید یا تاجر؟

من تاجر هستم که کارها را درست پیش برده ام. فکر می کنید از وقتی تحریم شده ام چقدر نفت فروخته شده است؟

شما می دانید؟

فکر می کنم در پنج، شش ماه گذشته، سه میلیون بشکه هم نفروخته اند.

درباره آمار شما اظهار نظری ندارم. اجازه دهید یک سوال هم درباره باشگاه راه آهن بپرسم. چرا باشگاه راه آهن را خریدید. بعضی ها معتقدند با این محمل راحت می توان پول شویی کرد.

مثلا چطور در باشگاه پول شویی می توان کرد! این مساله نیست. من خیلی اتفاقی راه آهن را خریدم.

ظاهرا همه کارهای شما اتفاقی است!



